مجموعهٔ رسائل سلوک طریقهٔ نقشبندیه

یعنی

(۱) مراتب الوصول از حضرت شاه رؤف احمد صاحب مجددی قدس سرهٗ مع مکتوبات حضرت شاه غلام علی صاحب قبله قدس سرهٗ وخلاصه احوال مصنف رح مشتمل بر هفده وصل۔

(۲) رساله سلوک طریقه نقشبندیه مجددیه از حضرت شاه غلام علی شاه صاحب قبله قدس سرهٗ مع مکتوبات حضرت ممدوح۔

(۳) وصیت نامه از حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمة الله علیه۔

در مطبع مفید دکن واقع گلزار حوض حیدرآباد دکن طبع شد



الحمد لله الذی جعل الاولیاء خلفاء الانبیاء وصیر الاحیاء وسیلة الابتداء وحدد الدین المحمدی علیه الصلوات والتحیات بوجود الاحمدی السهرندی وفضل علی کثیر من العلمین بالسعادة الابدی وعصمه عن الزلات بتصدیق الایات واحیی قلوب الطالبین بکشف الکرامات وخرق العادات وقتل اعداء الدین بسیف اللسان ونور قلوب العابدین بعبادة احد المنان والصلوٰة والسلام علی مظهر الاسرار الهاهوتیة ومرکز دایرة اللاهوتیة ومهبط الانوار الجبروتیة ومنبع العلوم الملکوتیة ومظهر العوالم الناسوتیة سید الکونین وامام الثقلین صاحب مقام قاب قوسین جد الحسن والحسین خلیل الرحمان وحبیب الاله محمد بن عبد الله صلی الله علیه وعلی جمیع النبیین وآله الطاهرین واصحابه الصادقین والاولیاء والصالحین ومن یتبعهم اجمعین الی یوم الدین۔ اما بعد میگوید فقیر رؤف احمد

متخلص به رافت مجددی نسباً وطریقةً عفی عنه که چون بعضی از احبا وبرادران بنی مثل عالم علوم عقلی ونقلی مولوی ولی الله سنبهلی سلمهم الله تعالی استدعای آوردند که برای ما رساله در بیان مقامات طریقه انیقه مجددیه بنویسید **ابیات**

آن قبلهٔ سالکان یزدان	وآن کعبهٔ رهروان عرفان
آن مشعل محفل ولایت	وان شمع مجالس هدایت
آن مهر سپهر حسن وخوبی	وان ماه سمای بی عیوبی
آن زیب وسادهٔ هدایت	زینت ده جادهٔ عبادت
آن قطب جهان وغوث عالم	قیوم زمان وفخر آدم
آن مقبل رب وسرور رب	رب ثمر نخیل یثرب
آن دافع قحط قحط ومظهر	قسط مرض روان مضطر
موسوم باسم بندهٔ حق	معلوم بعلم فیض مطلق
فیاض حقایق الهی	دریای فیوض لاتناهی
غواص محیط علم عرفان	دردانهٔ بحر حسن واحسان
طیار عروج لامکانی	سیار ریاض بی نشانی
کشاف دقایق ولایات	دانای حقایق وکمالات
محبوب جناب کبریائی	شاهنشه ملک پارسائی
عبد الله صاحب دو عالم	در وی شده این دو وصف باهم

بحر کرم و عطا و رأفت	دُرّ صدف محیط رحمت
محیی سنن و مجدد دین	دریای علوم و کوه تمکین
فیضش ز کرامات و خوارق	مرشد مغارب و مشارق

حضرت مولانا و مرشدنا المسمّی بعبد الله المعروف به غلام علی قدسنا الله تعالی باسراره السامی تراتسلیک فرموده اند بنویس لهذا باوجود عدم فرصت ورقی چند به عبارت دل پسند تحریر نمودم و زبان را بطوالت کلام نکشودم و مرتب ساختم این رساله را بر یک مقدمه و چند وصول و یک خاتمه والله الهادی الی سبیل القبول **مقدمه** در ترغیب بیعت نمودن بدست شیخ کامل و ادب او بجا آوردن از دل مخ طریقه نقشبندیه که موافق سنت سنیه است علی مصدرها الصلوات والتحیات بدانکه انسان را بعد از تصحیح عقاید و مسایل جزئیات لابدیه فقهیه اخذ طریقه نمودن از شیخ مقتدا و بیعت ساختن بدست پیر رهنما از اهم مهمات است که وسیله الیست بسوی او تعالی و تقدس و امر بدرستی این وسیله بلا شبهت و حیله بکمال توضیح از نص صریح ثابت است قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة لاجرم شخصی که ازین راه ارادت بمنزل هدایت نرسید و مرید شخصی نگردید که مرغ روحش از قفس قالب به پرید آنکس بمصداق من لا شیخ له فشیخه الشیطان مرید شیطان است و هرچه باو میرسد بوساطت آن لعین بی دین بی ایمان عیاذا بالله سبحانه عن ذلک

خوش گفت آنکه گفت **بیت** خواجگی بی پیر کردن کار نادانان بود ٭ هرکرا پیری نباشد پیر او شیطان بود ٭ و نیز همچنانکه طهارت ظاهری منوط باعمال شریعت است نظافت باطنی که عبارت از تصفیه قلب و تزکیه نفس است موقوف بتوسل پیر طریقت پس جستجوی مرشد کامل و تکاپوی هادی آگاه دل لازم آمد و مقرر است که الطریقة کلها ادب پس آداب بخدمت شیخ بجا آوردن و حکم او را بجان قبول کردن بلکه منتظر فرمان شیخ بودن تا هرچه فرماید اگرچه بظاهر خلاف آئین شرع و دین نماید آنرا کالوحی المنزل دانستن بحکم حافظ شیرازی قدس سره **بیت** بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید ٭ که سالک بیخبر نبود زراه و رسم منزلها ٭ و جان و مال خود را در فرمان شیخ دادن و خود را از نظر خویش بر داشتن و بشیخ سپاردن وکالمیت بین یدی الغسال شدن و هیچگونه اعتراضی بر اقوال و افعال شیخ نکردن و خود را از خوردن تازیانه هذا فراق بینی و بینک نگاهداشتن واجب طریقت شد واقف اسرار شیخ فرید الدین عطار رحمة الله علیه میفرماید **ابیات**

گر هوای این سفر داری دلا	دامن رهبر بگیر و پس برآ
در ارادت باش صادق ای فرید	تا بیابی گنج عرفان را کلید
دامن رهبر بگیر ای راهجو	هرچه داری کن نثار راه او
گر روی صد سال در راه طلب	راهبر نبود چه حاصل زان تعب

بی رفیقی هر که شد در راه عشق — عمر بگذشت و نشد آگاه عشق
پیر خود را حاکم مطلق شناس — طوطیای دیده کن از خاک پاش
او چه میگوید سخن تو گوش باش — تا نگوید او بگو خاموش باش

وایضاً بداند که مرشد کامل آنست که ظاهرش بشریعت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم آراسته و باطنش از التفات ماسوا پیراسته باشد و متصف باشد بصفات کامل و منحرف از خصایل رذایل حب دنیا و اهل دنیا گذاشته تجرد و انقطاع از ماسوی الله داشته باشد و متوسل هر خاندان که باشد از نسبت اکابران دودمان حظ وافر و فیض متکاثر داشته باشد که بدیگران رساند و حضرت مجدد الف ثانی قدس سره در مکتوبات نوشته اند که طریقه اقرب است و اسبق و اوفق و اسلم و احکم و اصدق و اولی و اعلی و اجل و ارفع و اکمل طریقه علیه نقشبندیه است قدس الله سرهم الله تعالی ارواح اهلیها و اسرار موالیها این بزرگی این خاندان عالیشان و علو شان این بزرگواران بواسطه التزام متابعت سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة و التحیه و اجتناب از بدعت نامرضیه ایشانند که در رنگ صحابه کرام علیهم الرضوان نهایت کار در بدایت شان مندرج گشته و حضور و آگاهی ایشان دوام پیدا کرده و بعد از وصول فوق آگاهی های دیگران شده تم الکلام الشریف و حضرت ایشان ماظبی روحی فداه میفرمودند که همین نسبت دوام حضور و آگاهی و سکینت و طمانیت و برد یقین صحابه کرام و اهل سنت عظام را حاصل بود

که آنرا مرتبه احسان تعبیر می نمودند درینجا کسی خیال نکند که بهتری این طایفه علیه نقشبندیه باصحاب کبار و اهل بیت اطهار گردید زیرا که گوییم که حضور مراتبها دارد که بعضی از آنها فوق از دیگر است چنانچه درین خاندان عالیشان اول حضوری که بقلب پیدا میشود نگرانی میشود بسوی اصل خود که فوق العرش در عالم امر است همین است که نگرانی دل بطرف بالا میشود باز چون انجذاب واقع میشود از قالب پریده بفوق العرش رسیده مضمحل و مستهلک در اصل خود میگردد و چون بعنایت خداوندی جل شانه از انجا عروجی واقع میشود نگرانی دل بسوی ظلال افعال الهی میشود که در اصل قلب ناشی از وست و همین سبب است که حضور احاطه جهات ستة نمیماند بلکه بی جهت میگردد که جهتی و سمتی شایان آن مقام نیست باز چون معامله این ظلال وارید بافعال نگرانی دل بسوی افعال میشود و همین سبب است که حضور مدرک نمیگردد که مقام تجلی است و باز معامله سالک که بذات برسد در انجا حضوری است مثل حضور نفس خود و نفیس است از ان لطیفه قلب را که از عالم خلق است پس مرتبه که بفضل کاتب حق الاوراق شده است نگرانی است که مرتبه دارد که نصیب صحابه از مرتبه عالی است درین مقام اولیا را شامل نگر کسی که حق سبحانه بعنایت خود بطفیل پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم بان مقام عالی رساند و رنیست ع اگر پادشه بر در پیر زال بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ⁂ و آه و نعره و ذوق و شوق و استغراق و بیخودی و دلوله و اضطراب و وجد و تواجد و کشف و کرامات و خوارق عادات که اکثر در ولایت قلبی پیش می آید و مبنی بر کثرت عبادات و شدت ریاضات

وترک مألوفات وتقلیل طعام وقلت کلام وکم خفتن وکم باخلق بودن است ازین کبرایان علیهم الرضوان چندان مروی نیستند که ظهور کثرت این امور در تحصیل علو مقامات قرب ضرور نیست وایشان بمجرد ادراک شرف صحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوات الله الملک الاکبر بمرتبه شهود واحسان میرسیدند که ملاک جمیع مقامات است وبالاتر ازهمه درجات وبجهة تصفیه قلب وتزکیه نفس وتهذیب اخلاق احتیاج ریاضات شاقه نداشتند که دراول نگاه سید الانبیا علیه تحیات الملک الاعلی میسر می شد وبعد ازقرن صحابه وتابعین اکابران طریقت وپیشوایان حقیقت برای حصول مقامات سلوک که عبارت ازتوبه وانابت وزهد وقناعت وتوکل ورضا وتسلیم وغیره است مجاهدات شاقه وریاضات شدیده اختیار کردند حتی که حضرت خواجه خواجگان پیر پیران امام الطریقه مرهم دلهای دردمند حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند رضی الله عنه بوجود آمدند ایشان این همه مجاهدات را برهمم قاصره سالکان شاق دانسته بجناب الهی تضرع نمودند وتا دوازده روز سر بسجده نهاده دعا فرمودند که الهی مرا طریقه عنایت کن که آسان تر باشد والبته موصل حق سبحانه دعاء ایشان را اجابت فرمود وطریقه اصحاب کرام عنایت کرد آسان تر است وموصل تر وآن دوام توجه بقلب است وکثرت ذکر بلحاظ مذکور واقتصار بر فرائض وسنن موکده وتوسط در هر امر از نوافل وعبادات وترک عادات پس طریقه علیه نقشبندیه که عین طریقه صحابه کرام است البته از طرق دیگر

افضل شد وبدست اکابر این طریقه بیعت کردن وسلوک باطن نمودن اولی گشت وحضرت خواجه فرموده اند که ما مرادانیم ما فضلیانیم درین طریقه ما مجاهده نیست از تصرفات این بزرگواران است که توجه فرموده در قلوب طالبان اجرای گرمی نمایند والقای سکینت میفرمایند وجمعیت از خواطر نقد وقت سالکان این راه است واز حالی بحالی بردن واز مقامی بمقامی رسانیدن کار این مقربان درگاه است ؎

نقش بندند ولی بند به هر نقش نمیند — هردم از بوالعجبی نقش دگر می آرند
نقشبندیه عجب قافله سالارانند — که برند از ره پنهان بحرم قافله را

بعد از آن حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه بنا بر این طریقه نهاده مقامات دیگر که ایشان را بعنایت ملک الله الاکبر مکشوف شده اند سالکان را تسلیک میفرمودند وفی زماننا حضرت ایشان که مجدد طریقه مجددیه هستند ومکمل کمالات احمدیه افسر قیومیت را فرق مبارکش آرایش داده است وتخت قطبیت را پایه زیبایش زیبی عطا کرده حق ظل وجود باجود آنقبله برسر ما فدویان تا دیرگاه سلامت دارد وطالبان را بجمیع مقامات مجددیه تسلیک میفرمایند بهر یک مقام را باکمال درعالم تخیل کشف جدا جدا می نمایند چنانچه مرا لاشی خود مشاهده نموده ام احوال مکملان ما تقدم که بسماعت رسیده بود بذات مبارکش عیانا دید بلکه بمصداق شعر ؎ ترا دیده ویوسف را شنیده شنیده کی بود مانند دیده بکم کسی درامت باین کمال قدرت ظاهر گردید الحق که وجود ایشان آیتی است از آیات رحمت او تعالی ودلیلی است از

از ولایل حق جل وعلا للمؤلف ؎ از نور فیض باطن آن مفخر زمان ؛ از هند تا بروم منور شد وجهان ؛ پس سلوک مقامات مجددیه که حضرت ایشان من راقم سطور را تلقین فرموده اند تحریر مینمایم وبراے هر مقامی وصلی علیحده می نگارم

وصل اول در بیان دایره امکان وما یتعلق بها باید انکه انسان مرکب است از لطایف عشره که پنج ازان عالم امر است قلب و روح و سر و خفی واخفی وپنج از عالم خلق نفس وخاک وباد وآب وآتش وعالم امر آنرا گویند که مجرد امر کن پیدا شده است وعالم خلق آنکه بتدریج هویدا گشته پس اول هر سالکی راکه دایره دایره امکان است وشکل این دایره باین نهج است



نصف عالی این دایره از عالم امر است ونصف سافل عالم خلق بود ودر نصف سافل این سیر آفاقی دست میدهد ودر نصف عالی این سیر انفسی سیر آفاقی عبارت از مشاهده انوار است بیرون باطن خود برنگهاے مختلفه وسیر انفسی دیدن انوار وتجلیات است درباطن خود سالک را درین مقام باید که قبله همت خود این انوار را نگرداند واز

مقصد اصلی باز نماند که این همه شعبده ها اند که در راه پیش می آیند باین مشغول نباید شد ؎ همه اندر زمن بتو این ست ؛ که تو طفلی وخانه رنگین است ؛ مقصود که حضرت حق است ورا این باید فهمید ؎ بس بهر رنگی که یار دارد ای دل قانع نشوی برنگ ناگاه ای دل ؛ اصل همه رنگها از آن بیرنگ است ؛ من احسن صبغة من الله ای دل ؛ باید دانست که حقتعالی چون خواست که انسان را خلق فرماید لطایف خمسه عالم امر را با پنج لطایف عالم خلق ترکیب داده بر منصه ظهور آورد پس لطایف عالم امر که مصفا ومجلا بودند از همنشینی این لطایف عالم خلق مکدر شدند وپیش ازین حضوریکه بحق سبحانه داشتند بسبب ظلمت مجاوران گم نمودند چنانچه دانه مروارید که در گل ولای افتد والوده گردد نورش نماند پس اول تصفیه لطایف عالم امر سالک از جاروب ذکر قلبی ومراقبه احدیت فرمایند تا کدورت اینها زایل شده صفائی وجلائی پیدا شود وحضور مع الله که در سابق بود حاصل شود وراهی باصل پیدا شود که ازان راه عروج نموده باصل واصل گردند ؎ هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش ؛ این طریق حضرت مجدد بود که سلوک هر لطیفه به تفصیل جدا جدا میفرمودند بعد ازان حضرتین راه دراز را کوتاه ساخته اقتصار بر تصفیه لطیفه قلب وتزکیه لطیفه نفس نموده اند که در ضمن لطیفه قلب ونفس تصفیه لطایف اربعه هم میسر میشود اما تصفیه قلب اهم مهمات که بکعبه منسوب است ؎ کعبه بنیاد خلیل آزر است ؛ دل گذرگاه جلیل اکبر است ؛ وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ

لِلطَّائِفِیْنَ وَالْعَاکِفِیْنَ وَالرُّکَّعِ السُّجُوْدِ اشارتیست باین معنی یعنی فرمان فرستادیم
مابسوے ابراہیم و اسمعیل آنکہ پاک سازند خانہ مرا کہ دل است از خطرات ماسوا و
لوث دنیا و حرص و ہوا و تمنا و آرزوہا برای طواف کنندگان کہ واردات
الہیہ است و عاکفین کہ احوال الٰہی راسخ است و رکوع کنندگان و ساجدان
کہ احوال موجب تخشع و تضرع است پس اول منظور تصفیہ و تجلیہ قلب است کہ مظہر حالات
الہیہ گردد و مورد واردات الوہیہ شود ؎ اول بروب خانہ دگر میہمان طلب ؛
آئینہ شو وصال پری طلعتان طلب ؛ مراقبہ احدیت ذاتیکہ احد است بیچون
و بیچگون در لحاظ داشتہ انتظار فیض از آن مرتبہ مقدسہ مینمایند منشا فیض ذات احد است
و مورد فیض لطیفہ قلب ذکر قلبی اسم ذات و طریقش آنست کہ زبان را بکام چسپانیدہ
و لفظ مبارک اللہ اللہ از قلب صنوبری بزبان خیال مینمایند کہ تا حرکت در دل پیدا شود
و مفہوم اسم مبارک اللہ کہ ذاتیست جامع جمیع صفات کمال و منزہ از نقصان و
زوال در لحاظ دارند و پرداخت وجود ذہنی مینمایند ذکر را یادکرد میگویند و قتیکہ
توجہ و حضور ملکہ شود آنرا یادداشت ؎ دارم ہمہ جا باہمہ کس در ہمہ حال ؛
در دل ز تو آرزو و در دیدہ خیال ؛ و دل را از خواطر آیندہ و گذشتہ محفوظ
دارند و این را نگہداشت خواطر می گویند کہ ہرگز خطرہ ماسوا را در دل راہ ندہند
؎ ترا یک پند بس در ہر دو عالم ؛ ز جانت بر نیاید جز خدا دم ؛ و ہر لحظہ
و ہر لمحہ توجہ خود بدل و توجہ دل بحضرت حق سبحانہ دارند و این را وقوف قلبی مینامند

؎ مانند مرغی باش ہان بربیضہ دل پاسبان ؛ کز بیضہ دل زایدت مستی و شور
و قہقہہ ؛ و بعد از چند بار ذکر بہ تضرع و انکسار تمام می گویند خداوندا مقصود من توئی
و رضای تو محبت و معرفت خود بدہ و این را بازگشت گویند و انکسار بزرگترین
اسباب این راہ است ؎ این ملک بزور مسخر نمی شود ؛ این فتح جز بشکست
میسر نمی شود ؛ و حضرت ایشان امر بخواندن این شعر ہم میفرمایند ؎
اے خدا قربان احسانت شوم ؛ این چہ احسانست قربانت شوم ؛ وقوف
قلبی و نگہداشت خواطر در ہر لحظہ و لمحہ شرط این راہ است و یادکرد و یادداشت
و بازگشت و ہوش در دم کہ عبارت از واقف بودن نفس است تا بغفلت
نبر آید نیز می باید ؎ ندانم چہ فسون کردہ کہ می بینم ؛ زمان زمان بتو مایل
نفس نفس مشتاق ؛ ذکر نفی و اثبات و طریقش آنست کہ نفس را زیر ناف حبس
نمودہ کلمہ لا را از ناف کشیدہ تا بدماغ و کلمہ الٰہ از دماغ بکتف راست آوردہ
کلمہ الا اللہ را بر دل ضرب کند بحیثیتی کہ گذارش بر لطائف خمسہ افتد و معنی کلمہ
طیبہ کہ نیست ہیچ مقصودی جز ذات پاک بالحاظ نیستی خود و اثبات ہستی او تعالی
ملحاظ دارند ہر گاہیکہ نفس تنگی کند بگذارند و کلمہ محمد رسول اللہ بگویند و گفتن این
بخیال است بی حرکت اعضا و عدد طاق ملحوظ دارد سہ بار یا ہفت بار یا نہ بار
یا یازدہ بار بگویند و این را وقوف عددی خوانند و گفتہ اند کہ این ذکر در
یک نفس چون بہ بیست و یکعدد برسد با شرایط معتبرہ کہ لحاظ معنی است و

ونگهداشت خاطر و توجه الی الله و نتیجه بر آن مترتب نشود از وجود فیستی و فنا و امثال آن به بے حاصلی این عمل دلیل نکند و باز از سر گیرد که شاید قصوری رفته باشد در شرائط و هر کرا حبس نفس ضرر رساند بے حبس کند و نیز حضرت ایشان ما فرمودند که کلمهٔ طیبه لسانی را برائے زوال رذایل مثل کبر و عجب و حسد و کینه و خست و دنائت و بی صبری و بی قناعتی و غیرهم نافع تر است باین لحاظ معنی که از لا اله نفی کبر خود بکند و از اِلّا الله اثبات حُبّ خدا یعنی لا کبر الّا حبّ الله و بهمین طور مشق زوال هر خصلت رذیله خود بکند هر قدر که کلمهٔ طیبه خواندن میسر شود باین لحاظ معنی بخواند بسیار مفید است و از خصایل رذایل رفتن و بمحامد آرمیدن همین است سفر در وطن که اصطلاح این طایفهٔ علیه واقع است ۔ **رابطه** ۔ و آن صورت مرشد روبروی خود تصور نمودن است بوقت ذکر و این برائے دفع خواطر کبریت احمر است

سایهٔ رهبر به است از ذکر حق ؛

اشاره بهمین معنی نموده است و نیز گفته اند که ذکر تنها بے رابطه موصل نیست و رابطه تنها با رعایات آداب کافی است والبته موصل است

زان روی که چشم تست احول ؛ معبود تو پیر تست اول ؛

پس مراقبه احدیت و ذکر اسم ذات و نفی و اثبات با وقوف قلبی ونگهداشت خواطر و بازگشت و رابطهٔ شیخ درین دائره امکان می کنند و اسم ذات چنانکه از قلب میکنند از هر لطیفه از لطائف عالم امر و خلق می کنند **محل لطائف عالم امر** ۔

محل لطیفهٔ قلب زیر پستان چپ بفاصله دو انگشت مایل به پهلو است و محل لطیفهٔ روح زیر پستان راست بفاصله دو انگشت و محل لطیفهٔ سر برابر پستان چپ بفاصله دو انگشت طرف سینه است و محل لطیفهٔ خفی برابر پستان راست بفاصله دو انگشت بطرف سینه و محل لطیفهٔ اخفی در وسط سینه واقع است **انوار لطائف** نور قلب زرد است و نور روح سرخ و نور سر سفید و نور خفی سیاه و نور اخفی سبز و هر یک لطیفه ازین لطائف عالم امر زیر قدم پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام اولو العزم است قلب زیر قدم آدم است روح زیر قدم حضرت ابراهیم و حضرت نوح است و سر زیر قدم حضرت موسیٰ است و خفی زیر قدم حضرت عیسیٰ و اخفی زیر قدم خاتم الرسل است علیه وعلی جمیع الانبیا الصلوٰة والتحیات **لطائف عالم خلق** ۔ لطیفهٔ نفس محل آن در پیشانی است و یک لطیفه تمام قالب است که مرکب است از اربع عناصر پس این همه لطائف هفت شدند ازین هر لطیفه ذکر اسم ذات هزار هزار میکنند اول لطائف ذاکر می گردند بعد ازان بعنایت الهی و از توجه مرشد در دل حضور و جمعیت پیدا می شود و لطائف دیگر را نیز حضور عبارت از نگرانی بسوئے فوق که آنرا تعبیر از مرتبه شهود و احسان و یاد داشت هم می کنند **و خلوت در انجمن** که یکی از اصطلاحات این طریقه است نیز همین است که دل بمشاهدهٔ یار می باشد و دست بکار

از برون در میان بازارم ؛ در درون خلوتی ست با یارم ؛ از غلبهٔ

این احوال سالک کاین باین میشود وجمعیت عبارت از بی خطرگی است یا کم خطرگی ست
هرگاه که در دل حضور پیدا شد پرداخت حضور می نماید که مقصود از ذکر همین است
پس دل را جذبات می آید وآن کششی ست بسوی بالا بعد ازان بر قلب واردات
وارد می شوند وهر وارد یکه می آید سالک را از خود می رباید ومعدوم مینماید این
احوال مبتدیان این طریقه شریفه است **فرد** سیرها دارد محبت چشم گر بینا شود ؛
جادهٔ راه فنا بسم الله دیوان ماست ؛ ورفته رفته این واردات بتواتر می رسند
واز تواتر بتواصل می انجامند واین وارد را وجود عدم نیز گویند ؎ وصل اعدام
گر توانی کرد ؛ کار مردان مرد وانی کرد ؛ وهر یک لطیفهٔ عالم امر را جذبی پیدا
می گردد وعروجی واقع می شود حتی که باصل خود فوق العرش واصل می شوند ودر اصل
مستهلک ومضمحل میگردند گویا که فانی ومعدوم میشوند فنا وجذبه عبارت ازهمین مقام
است درینجا فنای مطلق حاصل نمیشود وباز از توجه مرشد لطائف خمسه را از اصل خود
عروج واقع میشود حتی که تمام دائرهٔ امکان قطع نموده بدایرهٔ ولایت صغرٰی که
دائره ثانی است میرسند۔ **وصل دویم** دربیان **ولایت صغرٰی**. ولایت صغرٰی

ولایت اولیاء رضی الله عنهم و
وصفات حضرت حق ست
ایست شگرف باید دانست
در عالم مثال کشوف میشوند

دائرهٔ ظلال اسماء
که درحقیقت اصول اصل
لطائف خمسه اند مسمی بولایت
صغرٰی

درینجا سیر در تجلیات ظلال اسما
تعالی وتقدس درینجا نکتهٔ
مقامات قرب الٰہی که بر سالک
بیچون وبے جہت اند ولہذا

وصل دویم

تعبیر آنمقامات بدوائر بمناسبه یافته اند که دائره هم ازجهت عاریست واز
سمت خالی والا بقول حضرت ایشان ماقلبی وروحی فداه جائیکه خداست دائره کجاست
بدانند که درین مقام مراقبه معیت میکنند وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ یعنی
مفهوم این آیت درلحاظ داشته که حق سبحانه باماست معیت وبهر لطیفه ماست
وبهر موی جسم ما بلکه بهر ذره از ذرات جهان متوجه می شوند وذکر اسم ذات
ونفی واثبات بلحاظ معیت میکنند معیت حق با خلق از نص ثابت است اما علما
معیت علمی گویند وصوفیه معیت ذاتی درین تردد وتشکک نباید افتاد وهمین لحاظ
باید کرد که حق تعالے باماست آنچه معیت سزاوار اوست ونص قرآنی برآن
ناطق ست باید فہمید که درگرد باد خاک بنظر می درآید وقیم او باد ست وباذره
ذره اوست یعنی باد بسبب لطافت از نظر مخفی است همچنین جان که با هر بن موی
جسم است وقیم ویست نظر نمی آید پس معیت او تعالی که بیچون وبیچگون ست
چگونه مدرک ما گردد ودرفهم قاصرما درآید اما او باماست وقیم ما للمؤلف ؎

رافت که معیتش مارا ایمان است — گوئیم مثال تا بدانی زین سانست
کن غور نگر دباد وقیم باد است — جان قیم جسم ذاوست کان قیم جانست

درین مقام ذوق وشوق وآه ونعره وبےتابی دوای دربکا وولوله وصیحه ووجد
وتواجد ورقص درمیان نقد وقت سالک می شود وحضور دایمی که عبارت
ازنگرانی قلب است بسوی فوق میسر گردد للمؤلف ؎

این احوال سالک کا این باین میشود و جمعیت عبارت از بی خطرگی است یا کم خطرگی
هرگاه که در دل حضور پیدا شد پرداخت حضور می نماید که مقصود از ذکر همین است
پس دل را جذبات می آید و آن کششے ست بسوی بالا بعد از آن بر قلب واردات
وارد می شوند و هر وارد که می آید سالک را از خود می رباید و معدوم مینماید این
احوال مبتدیان این طریقه شریفه است **فرد** سیرها وارد و محبت چشم گر بینا شود
جادهٔ راه فنا بسم الله دیوان ماست ؛ در رفته رفته این واردات بتواتر می رسند
و از تواتر بتواصل می انجامند و این وارد را وجود عدم نیز گویند ه وصل اعدام
گر توانی کرد ؛ کار مردان مردوانی کرد ؛ و هر یک لطیفه عالم امر را جذبی پیدا
می گردد و عروجی واقع می شود حتی که باصل خود فوق العرش واصل می شوند و در اصل
مستهلک و مضمحل میگردند گویا که فانی و معدوم میشوند فنا و جذبه عبارت از همین مقام
است درینجا فناء مطلق حاصل نمیشود باز از توجه مرشد لطائف خمسه را از اصل خود
عروج واقع میشود حتی که تمام دائرهٔ امکان قطع نموده بدائرهٔ ولایت صغری که
دائره ثانی است میرسند۔ **وصل دویم** در بیان ولایت صغری ۔ ولایت (ولایت صغری)

ولایت اولیاء رضی الله عنهم و
وصفات حضرت حق است
الیست شگرف باید دانست
در عالم مثال مکشوف میشوند

دائرهٔ ظلال اسماء
که درحقیقت اصول اصل
لطائف خمسه اند مسمی بولایت
صغرے

درینجا سیر در تجلیات ظلال اسما
تعالی و تقدس درینجا نکته
مقامات قرب الٰهی که بر سالک
بیچون و بے جهت اند و لهذا

وصل دویم

تعبیر آن مقامات بدوائر مناسبه یافته اند که دائره هم از جهت عاریست و از
سمت خالی والا بقول حضرت ایشان ما قلبی و روحی فداه جائیکه جهت است دائره کجا
بدانند که درین مقام مراقبه معیت میکنند وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ یعنی
مفهوم این آیت در لحاظ داشته که حق سبحانه با ماست معیت او بهر لطیفه ماست
و بهر موی جسم ما بلکه بهر ذره از ذرات جهان متوجه می شوند و ذکر اسم ذات
و نفی و اثبات بلحاظ معیت میکنند معیت حق با خلق از نص ثابت است اما علما
معیت علمی گویند و صوفیه معیت ذاتی درین تردد و تشکک نباید افتاد و همین لحاظ
باید کرد که حق تعالے با ماست آنچه معیت سزاوار اوست و نص قرآنی بر آن
ناطق ست باید فهمید که در گرد باد خاک بنظر می درآید و قیام او با دست و باد ذره
ذره اوست یعنی باد بسبب لطافت از نظر مخفی است همچنین جان که با هر بن موی
جسم است و قیام و لیست نظر نمی آید پس معیت او تعالی که بیچون و بیچگون ست
چگونه مدرک ما گردد و در فهم قاصر ما درآید اما او با ماست و قیام ما ه للمؤلف

رافت که معیتش با را ایمان است — گویم مثال تا بدانی زین سانست
کن غور بگرد باد و قیام باد است — جان قیام جسم ز اوست کان قیام جانست

درین مقام ذوق و شوق و آه و نعره و بے تابی و دوای دریا و ولوله و صیحه و وجد
و تواجد و رقص و هیجان نقد وقت سالک می شود و حضور دوامی که عبارت
از نگرانی قلب است بسوی فوق میسر گردد للمؤلف ه

رافت از ہجر تو نے دل تہ و بالا دارد بلکہ داغیست بسینہ کہ چو لالہ دارد
بنما قامت بالا کہ بیادت تا کے دیدۂ دل نگرانی سوی بالا دارد

ورفتہ رفتہ این حضور سراپا را احاطہ می نماید و تمام بدن را در می گیرد رباعی

فرمانگہی بحال رافت از مہر از نرگس تو بادو ہزاران خشم است
جسمی دارد کہ بہر نظارۂ تو از پا تا سر ہمین سراسر چشم است

و بعضی را توحید وجودی مکشوف میشود و بسبب کمال محبت غیریت از نظر مرتفع می شود و خود را عین محبوب می بیند و نعرۂ انا الحق و سبحانی میزند چنانچہ اکثر اولیاء اللہ درین مقام باین کلام متکلم شدہ اند و باین ترانہ مترنم احمد جام گوید شعر

ما ز دریا ئیم و دریا ہم ز ماست این سخن داند کسی کو آشناست

مولانا مغربی میفرماید شعر ز دریا موج گوناگون بر آمد ؛ ز بیچونی برنگ چون بر آمد ؛ این مسئلہ احتیاج تفصیل ندارد کہ کتبہا ازان مملوست این قدر باید دریافت کہ این احوال در راہ پیش می آید و مقصود کہ او سبحانہ است ورای الورا است ثم ورای الورا مثنوی

نگوئیم با تو از مرغی نشانہ کہ با عنقا بود ہم آشیانہ
ز عنقا ہست نامی پیش مردم ز مرغ من بود آن نام ہم گم

در نفس الامر مخلوق عین خالق نیست و حادث قدیم نے این احوال از غلبۂ محبت دست می دہد چنانچہ احوال مجنون است رباعی

مجنون بخیال زلف لیلی در دشت در دشت بجست و جوی لیلی می گشت
میگشت بدشت و بر زبانش لیلی لیلی میگفت تا زبانش میگشت

آخر الامر از غلبۂ محبت و عشق حالت او تا بانجا رسید کہ نعرۂ انا لیلی میزد این راقم مسطور را نیز این احوال در پیش آمدہ بود چنانچہ یک مثنوی مسمّٰی باسرار الطیور و غزلیات متفرقات متضمن این معارف و اسرار تصنیف کردہ بود چونکہ بتوجہ حضرت ایشان نسبت فوق ظہور کرد معلوم شد کہ این احوال بود کہ در راہ پیش می آید بر سر اصل سخن رویم و گوئیم کہ درین دائرہ ولایت صغریٰ فنا و بقاء لطایف خمسہ عالم امر حاصل میشود ـ و فناء لطیفۂ قلب عبارت است از نسیان ماسوی فرضا صاحب این فنا را عمر ہزار سالہ بدہند ہرگز خطرہ غیر در دلش مخطور نگردد شعر نہین ممکن کہ خطرہ غیر کا دل مین کبھی آوے ؛ کسیکے یاد مین سب کچھ بھلانا اسکو کہتے ہین ؛ و صاحب این فنا را تعلق علمی و حبی نمی ماند و نہ از شادی جہان شاد می شود و نہ از غم گیتی غمگین شعر شادی و غم نہ گنجد در محفلی کہ مائیم ؛ و فعل از خود و از تمام عالم مسلوب می یابد و بقای لطیفۂ قلب آنکہ افعال خود را و افعال جمیع ممکنات را ناشی از فعل حق سبحانہ داند الضّارُّ ہُوَ اللہُ وَالنَّافِعُ ہُوَ اللہُ اگر کسی این شخص را برنجاند یا چیزی عطا کند ابتداءً اگر ایلام و انعام ہر دو از حق دید عارف است و اگر بعد از فکر منسوب بحق سبحانہ تعالیٰ ساخت متعرف است نہ عارف شتّان ما بینہما

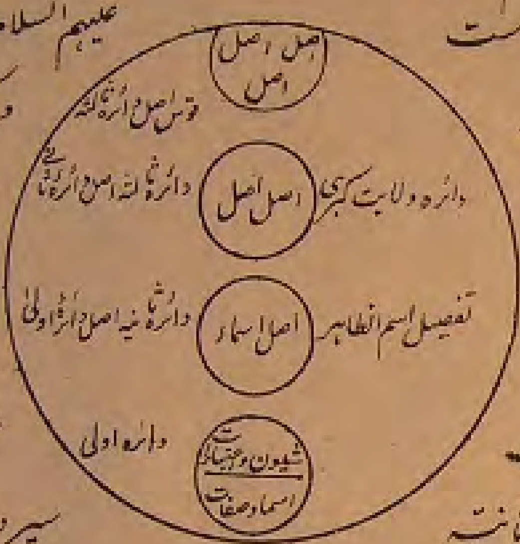
اوّل صاحب بقاء اتم است وثانی ناقص و فناء لطیفهٔ روح عبارت است
از معدوم یافتن صفات خود وصفات جمیع ممکنات مثل سمع وبصر وارادہ وقدرت
وغیرہا ۔ وبقا یافتن صفات حق است بجاے آن فناء لطیفہ سر گم یافتن ذات
خود وذات ہمہ عالم است وبقاء دیدن ذات حق است بجاے آن ۔
فناء لطیفهٔ خفی فانی شدن در صفات سلبیہ حضرت حق است ۔ وبقا باقی
شدن بآن وتفرید جناب کبریاست از جمیع مظاہر فناء لطیفهٔ اخفی گذشتن
از اخلاق خود است وبقا متخلق باخلاق حق سبحانهٗ شدن حضرت ایشان قدس سرہ
این راقم سطور را درین مقام مراقبهٔ ہر لطیفہ جدا جدا میفرمودند مراقبهٔ
لطیفهٔ قلب در دل این لحاظ باید کرد کہ فیض تجلی افعالیہ الٰہیہ کہ از قلب مبارک
حضرت جناب سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بقلب حضرت آدم علیہ السلام
آمدہ است بواسطۂ پیران کبار در قلب من می آید ارواح طیبہ پیران سلسلہ
را بلباس عینک درمیان ملحوظ باید داشت مراقبهٔ لطیفهٔ روح بلطیفہ روح
توجہ نمودہ این لحاظ باید کرد کہ فیض تجلیات صفات ثبوتیہ الٰہیہ کہ از ارواح
مطہر حضرت سید البشر علیہ الصلوٰۃ اللہ الملک الاکبر بروح حضرت نوح وحضرت
ابراہیم علی نبینا وعلیہما الصلوٰۃ والتسلیم رسیدہ است درروح من بواسطۂ پیران کبار
می آید مراقبهٔ لطیفہ سر بلطیفہ سر متوجہ شدہ انتظار فیض شیونات
ذاتیہ الٰہیہ کہ از لطیفہ سر حضرت خاتم النبیین علیہ افضل الصلوات المصلین

بلطیفہ سر حضرت موسی علی نبینا وعلیہ الصلوات اللہ الملک الاعلی رسیدہ است در
لطیفہ سر خود بواسطہ پیران کبار می نمایند مراقبهٔ لطیفہ خفی بلطیفہ خفی متوجہ گردیدہ
انتظار می کنند کہ فیض صفات سلبیہ الٰہیہ از لطیفہ خفی خاتم الرسل بخفی حضرت
عیسی علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام رسیدہ است بواسطۂ پیران کبار بہ
خفی من میرسد مراقبہ لطیفہ اخفی لطیفهٔ اخفی خود را مقابل اخفی حبیب
خدا صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم داشتہ انتظار فیض شان جامع الٰہی نمودہ باشد
وپیران کبار را برنگ عینک درمیان ملحوظ دارد کہ واسطۂ فیض اند ازین مراقبات
فیض بسیار می آید باید دانست کہ در ہر مراقبہ لحاظ منشا ومورد فیض
نمودن ضروریست کہ مراقبہ بروزن مفاعلہ وباب مفاعلہ درمیان دو کس
می آید در مراقبہ لطیفہ قلب منشاء فیض افعال الٰہی است ومورد فیض لطیفہ قلب
ودر مراقبہ لطیفہ روح منشاء فیض صفات ثبوتیہ الٰہیہ است ومورد فیض
لطیفهٔ روح ودر مراقبہ سر منشاء فیض شیونات ذاتیہ الٰہیہ است ومورد
فیض لطیفہ سر ۔ ودر مراقبہ لطیفہ خفی منشاء فیض صفات سلبیہ الٰہیہ است و
مورد فیض لطیفہ خفی ۔ ودر مراقبہ لطیفهٔ اخفی منشاء فیض شان جامع الٰہی است
کہ شامل است صفات ثبوتیہ وسلبیہ وشیونات را ومورد فیض لطیفهٔ اخفی است
فائدہ بدانکہ لطائف خمسہ عالم امر زیر قدم انبیاء اولو العزم اند چنانچہ بالا گذشت وہر سالک را
نسبت خاص از لطیفہ ازین لطائف میشود وفیوضات وبرکات الٰہیہ از آن راہ می آیند آن سالک را

بمشرب آن نبی می نامند چنانچه اگر از راه قلب باشد آدمی المشرب می گویند
واگر از راه روح باشد ابراہیمی المشرب واگر از راه سر است موسی
المشرب و اگر از راه خفی است عیسوی المشرب واگر از راه اخفی است
محمدی المشرب خوانند و ایضاً بدانند که مبادی تعینات انبیاء کرام علیهم السلام
اسماء الٰہی اند جل شانه ومبادی تعینات اولیاء عظام ظلال آن پس ہر ظلیکه مبدأ
تعین سالک است اصل آن ظل اسمی است که مبدأ تعین نبی است از انبیاء
کرام وآن سالک بمشرب آن نبی منسوب است وولایت آن سالک ہمون لطیفه
ایست که زیر قدم آن نبی است علیه السلام این بنده لاشیٔ راکه حضرت ایشان
این مراقبات تلقین فرموده بودند در مراقبه سر احوال عجب مشاہده میشود و
یک انس خاص بحضرت کلیم علی نبینا وعلیه الصلوٰة والتسلیم پیدا شده و علامات
موسی المشرب ظاہر گشتند درینجا دقیقه ایست باید دانست که دائره ولایت
صغری دائره ظلال اسماء وصفات است ودرین دائره سیر لطائف خمسه عالم
امر وفنا وبقاء ہر یک میسر می شود و سیر لطائف خمسه در تجلیات افعالیه
وصفات ثبوتیه وشیونات ذاتیه وصفات سلبیه وشان جامع الٰہی میشود
پس چگونه صورت بندد گوئیم که سیر این لطائف خمسه درین ولایت صغری
تمام نمی شوند بلکه در دائره اولے ولایت کبری که دائره اسماء
وصفات وشیون واعتبارات است بانجام میرسد

وصل سوم دربیان ولایت کبری

- ولایت کبری ولایت انبیاء کرام است علیهم السلام واین دائره متضمن سه دائره ویک قوس است و در سیر نصف سافل دائره اولی تجلیات اسماء وصفات زائده میشود و در سیر نصف عالی تجلیات شیونات ذاتیه و در دائره ثانیه سیر در اصول اسماء



وصفات می شود ودر دائره ثالثه اصول آن اصول ودر قوس اصل آن اصل
اصل در دائره اولی - مراقبه اقربیت میکنند **مراقبه اقربیت** که ترجمه
مفہوم کریمه نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیْدِ که حق سبحانه از ما بما نزدیک
است درلحاظ داشته انتظار فیض از ان مرتبه مقدسه می نمایند تمثال فیض ذاتیت
بلحاظ اعتبار اقربیت ومورد فیض لطیفه نفس است بشرکت لطائف خمسه
عالم امر بقطع این دائره سیر لطائف خمسه عالم امر تمام میشود وتصفیه آنہا بکمال
می انجامد بعد ازان شروع سیر سالک در دائره ثانی واقع میشود واز قطرات
سحاب فیوض وبرکات آنجا تہذیب وتزکیه لطیفه نفس ہم میرسد گویا غسل کرده
از اله رذائل می نماید وخلعت صفات حمیده می پوشد ودرین مقام مراقبه محبت

نیکته **مراقبهٔ محبت** يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ مفهوم این آیت شریفه یعنی ذاتیکه درمیان من و او رشتهٔ محبت ہست در لحاظ داشته انتظار فیض ازین مرتبه مقدسه مینمایند منشار فیض ذاتیست بلحاظ اعتبار محبت و مورد فیض لطیفه نفس که عبارت از انای شخص ہست و در دائره ثالثه و قوس نیز ہمین مراقبه محبت می کنند و مورد فیض ہمون لطیفه نفس است و در سیر این دائره ولایت کبری که متضمن سه دائره و یک قوس است توحید شهودی و فنا انا و استهلاک و اضمحلال در نسبت باطن و اسلام حقیقی و شرح صدر و عالم را ظل وجود و توابع وجود حضرت حق سبحانه یافتن و فنا رذایل صفات و تخلق باخلاق نیک دست میدهد در دائرهٔ اولی این ولایت سالک را از عنایت الهی و از توجهات مرشد توحید شهودی منکشف میشود و آن دیدن انوار ذات ہست در صور و اشکال ممکنات سالک درین مقام عالم را برنگ آئینه می بیند و در ہر آئینه نظاره جمال محبوب حقیقی میکند اما در مرات جز افتادن ظل صورت نه بیند و مولانا مغربی میفرماید

ع چون عکس رخ دوست در آئینه عیان شد؛ بر عکس رخ خویش نگارم نگران شد

رباعی للمؤلف رافت بجهش ولت چون ہالانست؛ نظارهٔ او بکن چرا سرگردانست
عالم ہمه مرآت ظهورست درو؛ ہر شکل که ہست عکس روی جانانست؛

و در دائره ثانی این احوال قوی تر میگردد و استهلاک و اضمحلال در نسبت باطن پیدا میشود و خود را عدم و فانی می یابد و آنکه گفته اند التوحید اسقاط الاضافات

درین مقام حاصل میشود و قول خواجه عبید الله احرار قدس سره انا الحق گفتن آسان ہست و انا را دور کردن مشکل شعر این معنی است ع

تو مباش اصلا کمال انیست و بس   رو در وگم شو وصال انیست و بس

کمال این احوال بعد قطع تمام دائرهٔ ولایت کبری جلوه ظهور می نماید در دائره ثالثه فنا و انا زیاده تر می شود و رذایل تبدیل بحماید می یابد و راضی و مرضی می شود و رنجشها و آزردگی ها میرود و در قوس کمال فنا انا دست میدهد که سالک ہرگز اطلاق من بر خود نمیتواند کرد و بشرف اسلام حقیقی مشرف میشود و خلعت شرح صدر بقامت او می پوشانند درین مقام بعضی سالکان انشراح صدر چنان می بینند که گویا زمین و آسمان در سینه شان در آمده است ع

ملا گوید که رفت احمد بفلک   سرمد گوید فلک باحمد در شد

بقطع این دائره که متضمن سه و نیم دائرا است سیر اسم ظاهر تمام میشود و حضرت مجدد رضی الله عنه فرموده اند که درین مقام مطمئنه بر تخت صدر جلوس میفرماید و بمقام رضا ارتقا می نماید این موطن انتهای ولایت کبری است و نیز باید دانست که نفس لطیفه است از لطایف عالم خلق که رب و لب عناصر اربعه است جامع خصایل رذایل ہر چهار و حاوی خصایص دلی طین و نار و ہوا و آب اگرچه بقطع این دوائر تزکیه لطیفه نفس بحصول می پیوندد و خصایل رذایل مبدل بحسنات میگردد لیکن دنارت و تلون و کبر و رعونت که ناشی از عناصر اربعه

است هنوز اندفاع آنها بالکلیه متعذر است تا وقتیکه تزکیه عناصر اربعه نشده است ازین رذایل مخلصی نیست منشاء آنها بر جاست پس تا اینجا سیر اسم الظاهر که عبارت از سیر صفات الهیه است بے ملاحظه ذات تمام می شود و درین مقام مراقبه مسمی اسم الظاهر نیز می کنند و مورد فیض لطیفه نفس با لطائف خمسه عالم امر ملحوظ دارند بعد ازان سیر اسم الباطن در پیش می آید و آن عبارتی است از سیر صفات بامتزاج ذات و آن مقام را تعبیر بدائره ولایت علیا نموده اند

وصل چهارم

در بیان دائره ولایت علیا ولایت علیا ولایت ملاء اعلی است علیهم السلام درین مقام سیر در اسم الباطن شروع میشود و تزکیه عناصر ثلثه سوائے عنصر خاک بحصول می انجامد درین دائره مراقبه مسمی الباطن می کنند۔

منشاء فیض ذاتیست که نام وے الباطن است و مورد فیض عناصر ثلثه یعنی آتش و باد و آب درین مقام سالک را سیر در تجلیات صفات بامتزاج ذات میسر می شود و گاهی تجلی ذات بی پرده صفات هم متجلی میشود و عاشق بیچاره را از جا می برد

دائره اسماء واجبی است که تفصیل اسم الباطن است که یکدرجه از اسم الظاهر بحضرت ذات اقرب است این اسماء مبادی تعینات ملائکه کرام اند علیهم الصلوة والسلام

دیدار می نمائی و پرهیز میکنی ٭ بازار خویش و آتش ما تیز می کنی

چونکه حضرت ایشان ما نفسی و روحی فداه درین دائره بدین لاشی توجه

فرموده بودند عرضی متضمن احوال خود بحضور گذرانیده بود فقره چند از آن نوشته میشود که احوال باطن خود چه عرض نموده شود از روزیکه مراقبه مسمی الباطن ارشاد شده است وسعة در نسبت باطن و کثرت فیض نقد حال است اما آن نسبت که قبل ازین بهزار رنگینی جلوه گر بوده و لعبد تمکینی رو میداد مفقود شده الحال فیض فایض میشود مثل دریای عمان بے امواج و لوله و اذواق و نسبتی ظهور می کنند بسان بحر بیکران بی طلاطم نعره و اشواق بیخودی می آید لیکن ممتزج بعد شعور و استغراق رو میدهد اما ملحق بهزار صحو و سرور آن ذوق و شوق و نعره و بیتابی و اضطرابی رو بزوال آورده چین و اثرش نمانده

کجا آن ولوله و آن نعره ها کو ٭ زما آن جلگی مانده یکسو
زجوشش بارش فیض الٰهی ٭ که می بارد بهر دم لاتناهی
همه مستهلک و معدوم میگشت ٭ بجز فیض صفا مفهوم میگشت
غریق لجه حیرانی ام من ٭ رفیق عدم و نادانی ام من

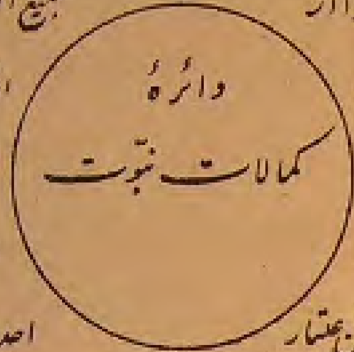
باران فیض بر عناصر ثلثه چندان می بارد که سراپا را در حیرت می آرد نسبت تحتانیه را ازین نسبت هیچ نسبتی نیست در وسعت و علا این مثل دریا ست و آن قطره بلکه از آن هم کوتاه و در لطافت و صفا این مانند شکر نبات است و آن غساله قند سیاه انتهی - باید دانست که درین ولایت علیا که ولایت ملاء اعلی است کثرت نوافل با طول قنوت ترقیات

می بخشد و در ولایت کبری که ولایت انبیاست علیهم السلام تهلیل لسانی و در ولایت صغری که ولایت اولیاست ذکر قلبی اسم ذات و نفی اثبات موجب ترقیات میگردد تا باینجا که سالک بعنایت خداوندی جل سلطانه و بتوجهات پیر کامل و سیر و سلوک بهم رساند که دو پر پرواز برای طیران عالم قدس حاصل می نماید گویا هنوز قدمی در راه مقصود نهاده و لیاقت راه رفتن پیدا کرده است که اجزای جسم او که پنج از عالم امر بودند مصفا شدند و نفس که از عالم خلق است مزکی گشت و عناصر ثلثه از رذایل نجسات مبدل گشت باقی ماند یک عنصر آنهم بسبب مجاوران پاک شده بعد ازان از مد و هر دو پر پرواز که سالک را عنایت شده اند یکی ازان قطع نمودن سیر اسم الظاهر است که نهایت ولایت کبری است و دیگر طی کردن سیر اسم الباطن که منتهای ولایت علیاست پرواز عالم قدس مینماید و از اسماء و صفات گذشته سیر در ذات میفرماید و آن مقام را تعبیر بدائره کمالات نبوت نموده اند

وصل پنجم

در میان دایره کمالات نبوت آین مقام بالاصالت مقام انبیاء کرام است علیهم السلام بتبعیت و وراثت هر کرا باین دولت مشرف فرمایند **مصرع** با کریمان کارها دشوار نیست ٭ درین دائره وصول بذات مقدس است. و منکشف می شود مقطعات قرآنی و متشابهات فرقانی و درین مقام سیر قاب قوسین او ادنی ظاهر میشود و بعنایت الله سبحانه درین دائره

مراقبه ذاتیکه معرا از جمیع اعتبارات است یعنی منشا فیض ذاتیست که از جمیع اعتبارات معرا است و از همه تعینات مبرا آن اعتبار اتیکه در سابق مذکور شده اند یعنی در دائره امکان اعتبار احدیت و در دائره ولایت



صغری اعتبار معیت و در دائره ولایت کبری لحاظ اقربیت و محبت و در دائره ولایت علیا اعتبار الباطن بود درین مقام ازین اعتبارات ذات را معرا در لحاظ داشته انتظار فیض ازان مرتبه مقدسه می نمایند و مورد فیض عنصر خاک است بالاصالة و بطبعیة عناصر دیگر نیز ازینجا مرتبه خاک باید دریافت که هر قدر که درین عالم پست واقع شده است همان قدر قدر و منزلت این در آنحضرت جل سلطانه بلند است که هیچ عنصری را سوای عنصر خاک از تجلی ذاتی دائمی نصیبی نیست ؏ زمین زاده بر آسمان تاخته ٭ زمین و زمان را پس انداخته ٭ الحق شکستگی و پستی و گدازگی و نرمی موجب درستی کار و بلندی حال است ؏ در بهاران کے شود سرسبز سنگ ٭ خاک شو تا گل بروید رنگ رنگ ٭ درین مقام که قطع یک نقطه بهتر از جمیع دوائر مقامات ولایت است حضوری بجهت حاصل میشود و طپش طلب و اضطراب شوق زایل میگردد و حال و مقال ازینجا کوتاه است ؏ لا تدرک الابصار بر صدق حال گواه است

بطراز دامن ناز او چه ز خاکساری ما رسد ز دوان مژه به بلندی که ز گرد سرمه عارضش

درینجا مراقبه ذاتیکه منشا کمالات نبوت می نمایند و نظاره ذات بی پرده صفات میسر میگردد و وصل عریانی نصیب صاحب این کمالات می شود سالک که قطع سیر اسم الظاهر و اسم الباطن میسر نماید بعد تمامیت هر دو سیر اسم که مشتمل هزاران حجب و پرده هاست از هر پرده گذشته بمحفل بے پرده گی می درآید و بوصل عریانی یار بے مزاحمت اغیار دل ماتم زده فراق را مسرور می نماید رباعی

دانا راه محبت ز تو گویم بصواب — رخ زیباش نه زیبد که به بینی بنقاب
وصل عریانی آن یار اگر میخواهی — بگذر از ظاهر و باطن که همینست حجاب

باید دانست که در دایرهٔ اولی که دایرهٔ امکان است دل را حضوری بغیب الغیب پیدا می شود و در دائره ثانی که دایرهٔ ولایت صغری ست آن حضور احاطه جهات ستّه می نماید و سراپا را میگیرد و در دایره ثالثه که دائره ولایت کبری ست آنحضور گم میشود و بادراک نمی آید چنانچه حضور نفس خود که حضور نیست و خیال حضور نیست بلکه بعد قطع دائره اولی ولایت کبری که سیر لطائف خمسه عالم امر تمام میشود و شروع سیر لطیفه نفس که از عالم خلق است میسر میگردد و اطلاق حضور هم در آن مقام نمیتوان نمود در آنجا و در آن مقام که سیر عناصر اربعه میسر می شود اتصالی ست بیچون که بادراک بیچون مدرک می گردد و خوش گفت ؎ اتصالی بے تکلف بے قیاس ٭ هست

رب الناس را با نوع ناس ٭ روزی حضرت ایشان قدسنا الله تعالی بسره الاقدس میفرمودند که در هر لطیفه از لطائف عشره حضوری باید با کیفیت و اتصالی باید بے کیفیت ازین سخن مفهوم میگردد که اول در هر لطیفه حضوری پیدا می شود و کیفیت هم می باشد که مقام شهود و مشاهده است و چون سیر آن لطیفه باتمام میرسد و مسافت درمیان نمی ماند اتصالی میگردد که انجام کار رفع حضور است که مقام اتصال ست چه حضور و مشاهده دال بر ناتمامی مقام است و وقتیکه مسافت نماند اتصالی پیدا شد انجا حضور کجا و مشاهده کرا درین مقام باز ایمان بغیب میسر می شود لاکن این ایمان بغیب نه مثل ایمان بغیب آوردن است که نصیب عوام است که ایشان از شهود و مشاهده رفته اتصالی پیدا کرده ایمان بغیب حاصل نموده اند و عوام در مقام شهود هم نرسیده شتان ما بینهما این مقام را از مثالی واضح می گردانم که مثلاً دست شخصی پس پشت است بیقین میداند که دست من اینست این ایمان عوام مومنان است که بغیب است و چون آن دست را آورده روبروے چشم خود داشت مشاهده دست حاصل شد این ایمان متوسطانست از اولیاء کرام رحمة الله علیهم بلکه تمامی اولیا انتهای مقام تا مشاهده گفته اند و قایل ایمان شهودی اند مگر حضرت مجدد رضی الله تعالے عنه ورا این فرموده اند و آن اینست که آن دست که پس چشم بود آمده بر مردمک دیده برسد پس شهود نماند درین مقام

بطراز دامن ناز او چه زخاکساری ما رسد زدوان مژه بر بلندی که زگرد سرمهٔ عارسد

درینجا مراقبهٔ ذاتیکه منشا رکمالات نبوت می نماید و نظاره ذات بی پرده صفات میسر میگردد و وصل عریانی نصیب صاحب این کمالات می شود سالک که قطع سیر اسم الظاهر و اسم الباطن میفرماید بعد تمامیت هر دو سیر اسم که مشتمل هزاران حجب و پرده هاست از هر پرده گذشته بمحفل بے پرده گی می درآید و بوصل عریانی یار بے مزاحمت اغیار دل ماتم زده فراق را مسرور مینماید رباعی

رافتا راه محبت زتو گویم بصواب رخ زیباش نه زیبد که بر بینی بنقاب
وصل عریانی آن یار اگر میخواهی بگذر از ظاهر و باطن که همینست حجاب

باید دانست که در دائرهٔ اولی که دائرهٔ امکان است دل را حضوری بغیب الغیب پیدا می شود و در دائرهٔ ثانی که دائرهٔ ولایت صغری ست آن حضور احاطهٔ جهات ستہ می نماید و سراپا میگردد و در دائرهٔ ثالثه که دائرهٔ ولایت کبری ست آنحضور گم میشود و بادراک نمی آید چنانچه حضور نفس خود که حضوریست و خیال حضور نیست بلکه بعد قطع دائرهٔ اولی ولایت کبری که سیر لطائف خمسهٔ عالم امر تمام میشود و شروع سیر لطیفهٔ نفس که از عالم خلق است میسر میگردد و اطلاق حضور هم در آن مقام نتوان نمود در آنجا و در آن مقام که سیر عناصر اربعه میسر می شود اتصالی ست بیچون که بادراک بیچون مدرک می گردد و خوش گفت ؎ اتصالی بے تکیف بے قیاس ؛ هست

رب الناس را با نوع ناس ؛ روزی حضرت ایشان قدسنا الله تعالی بسره الاقدس میفرمودند که در هر لطیفه از لطائف عشره حضوری باید با کیفیت و اتصالی باید بے کیفیت ازین سخن مفهوم میگردد که اول در هر لطیفه حضوری پیدا می شود و کیفیت هم می باشد که مقام شهود و مشاهده است و چون سیر آن لطیفه با تمام میرسد و مسافت درمیان نمی ماند اتصالی میگردد که انجام کار رفع حضور است که مقام اتصال است چه حضور و مشاهده دال بر ناتمامی مقام است وقتیکه مسافت نماند اتصالی پیدا شد انجا حضور کجا و مشاهده کرا درین مقام باز ایمان بغیب میسر می شود لاکن این ایمان بغیب نه مثل ایمان بغیب اول است که نصیب عوام است که ایشان از شهود و مشاهده رفته اتصالی پیدا کرده ایمان بغیب حاصل نموده اند و عوام در مقام شهود هم نرسیده شتان ما بینهما این مقام را از مثالی واضح می گردانم که مثلاً دست شخص پس پشت است بیقین میداند که دست من اینست این ایمان عوام مومنان است که بغیب است و چون آن دست را آورده روبروی چشم خود داشت مشاهده دست حاصل شد این ایمان متوسطانست از اولیاء کرام رحمة الله علیهم بلکه تمامی اولیا انتهای مقام تا مشاهده گفته اند و قایل ایمان شهودی اند مگر حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه ورای این فرموده اند و آن اینست که آن دست که پس چشم بود آمده بر مردمک دیده برسد پس شهود نماند درین مقام

باز ایمان بغیب حاصل گشت که نصیب اخص خواص است باید دانست که
بعد قطع این دائره سیر در دائرهٔ کمالات رسالت واقع میشود **وصل ششم**
در دایرهٔ کمالات رسالت این مقام مخصوص بالاصالت بانبیاء مرسل است
علیهم الصلوة والتحیات و به تبعیت و وراثت هرکرا باین دولت مشرف
فرمایند ع باکریمان کارها دشوار نیست ؛ درین دائره مراقبه

ذاتیکه منشاء کمالات — رسالت است مینمایند
منشاء فیض ذاتیست — معرا که کمالات رسالت
ازان ناشی است و — مورد فیض هیئت وحدانیست
که بعد از تصفیه و تزکیهٔ لطایف — عشره حاصل شده و بمحض فضل

کمالات رسالت

خداوندی جل سلطانه ترقی درین مقام واقع میشود هیچ دخل اعمال را درینجا نیست
هرکرا می خواهند می نوازند و هرکرا می نوازند خلعت جهالت و نکارت بقامت
او می پوشانند سبحان الله هزاران علوم قربان این جهالت است و صدها معرفت
تصدق این نکارت للمؤلف ع این آن جهالتی ست که فوق علوم هاست ؛
و این آن نکارتی است که عرفان کبریاست ؛ نی نی کجاست معرفت آنجا که
فیض اوست ؛ از ناشناسی میدهد از بس صبو صبو ؛ تمثیل این مقام بعرفانست آنچنان
نسبت کریده را که نمائی بآسمان ؛ باید دانست که اول معامله وابسته بود بظلال
چون از ظلال عروج کمال واقع شد معامله باصل راجع شد و اینجا اصل را هم نداء الوداع

در داد و کار بغیب الغیب افتاد نصیب رونده این راه ایمان شهودی مرآت
لاریب است که این مهریست از سپهر نبوت سر بر آورده و آن ماهی است
که از سماء ولایت طلوع شده درینمقام بجای ذوق و شوق بی مزگی است
و بی آرامی و بجای وصلت و حلاوت حزنی است و ناکامی کان رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم دایم الحزن متواصل الفکر دلیلی ست برین دعوی
و سندیست برین معنی ع ای شربت درد تو دوای دل ما ؛ و چون
ازینمقام کسی را بکمال افضال و اکرام ترقی می بخشند سیر در دائرهٔ کمالات اولوالعزم
نصیب فرمایند **وصل هفتم** در بیان دائرهٔ کمالات اولوالعزم این مخصوص
بانبیاء اولوالعزم است و به تبعیت و وراثت هرکرا باین مرتبهٔ عظمی مشرف فرمایند
بعید از الطاف کریمانه نیست و دور از مهر نامتناهی خداوندانه نی ع
باکریمان کارها دشوار نیست ؛ درین دائره مراقبه انتظار فیض ازان مرتبه
مقدسه که کمالات اولوالعزم ازان ناشی است مینمایند منشاء فیض ذاتیست
معرا که کمالات اولوالعزم ازان ناشی است و مورد فیض هیئت وحدانی

سالک است بدانند — که درین هرسه دوائر یعنی
در کمالات نبوت — در رسالت و اولوالعزم کار
تفصیل منعم حقیقی است — جل جلاله و عم نواله از اسرار
این مقام و از انوار این — انبیاء کرام علیهم السلام هرکرا

دائرهٔ کمالات اولوالعزم

میخواہند مشرف میفرمایند ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ مجاہدات ما درین بارگاہ دخلی نیست و ریاضات را درین درگاہ راہی نہ بہر کسے کہ نظر تفضل مینمایند و ہر کرا بنگاہ تلطف می نگرند باین دولت عظمیٰ مشرف میفرمایند و باین موہبت کبریٰ معظم میگردانند خوش گفت ؎

خود بخود آن مہ دلدار بہ بر می آید ٭ نہ بزور و نہ بزاری نہ بزر می آید ٭

فیض این ہر سہ مقام کمال اللطف است درک از ادراک آن عاجز است و فہم از افہام آن قاصر درینجا یافت را ادراک علامت نارسائی ست نکارت و جہالت نسبت و صفائی وقت و اطمینان و اتباع ہو ما جاء بہ المصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و کمال وسعت نسبت باطن و بیکیفی و یاس و حرمان دست مید ہد معارف اینجا شرایع است و پس سالکان این مقامات مقصود را از اثبات ہر نسبت چہ ترمی فرمایند چہ نسبت اتحاد و عینیت کہ ارباب توحید وجودی در وجوب و ممکن دارند چہ نسبت ظلیت کہ اصحاب توحید شہودی در خالق و مخلوق مقرر نمایند العبد عبد والحق حق ما للتراب و رب الارباب درینجا واضح می شود و از نسبت کمالات نبوت نسبت کمالات رسالت بیرنگ تر و نازک تر است و از نسبت کمالات رسالت نسبت کمالات اولو العزم ہمین قبیل است بسبب کمال بیرنگی و لطافت صاحب این مقام خود را از نسبت خالی محض می بیند و ہیچ فیض و برکت در خود مشاہدہ نمی نماید از ینجاست کہ

حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ در مکتوبات شریف خود ارقام فرمودہ اند کہ درین مقام نزدیک است کہ نزدیکان دوری میجویند و واصلان راہ مہجوری می پویند قوت در ایمانیات از نتایج این مقام است و تقویت در عقاید حقہ از ثمرات این بستان حضرت ایشان ما قلبی و روحی فداہ میفرمودند کہ درین ہر دو کمالات اخیرہ معاملہ بفضل می افتد اما بتلاوت قرآن مجید البتہ ترقیات واقع میشود و این بندہ لاشی راقم سطور نیز این معاملہ را مشاہدہ نمودہ است موافق وجدان خود واللہ سبحانہ اعلم بحقایق الامور کلہا باید دانست کہ ہر چند درین کمالات معاملہ سالک منوط بر فضل است لیکن بندہ ہیچ کم از ہیچ موافق مشاہدۂ خود گذارش می نماید مصداق ؎

شنیدہ کی بود مانند دیدہ ٭

شاہد فضل از عنایت شیخ کامل جلوہ گر میگردد کہ نقاب از چہرہ محبوب میکشاید و در بزم محبان آوردہ دلہا را می رباید ؎

واسطہ دیدن محبوب اوست ‏ ‏ ‏ رابطہ طالب و مطلوب اوست

اوست کہ بی پردہ نمودہ مرا ٭ چہرۂ دلدار من مبتلا ٭

یعنی شہ جملہ غلام علی ٭ کاشف اسرار خفی و جلی

قطب جہان غوث زمین و زمان ‏ ‏ ‏ ناظم نہ دائرہ آسمان

حاصل کلام آنکہ حضرت ایشان کار من کمینہ درویشان صرف از عنایت و توجہ فرمودہ اند و آنچہ درین راہ کشادہ است ہمت شریف خود

گشوده اند کار بعنایت مرشد است که در ضمن آن عنایت حضرت حق جل
شانه مندرج است ع یک لحظه عنایت تو ای بنده نواز : بهتر ز هزار
سال تسبیح و نماز : بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که درین طریقه شریفه مجددیه
بعد از طی کمالات ثلثه به دو طریق تسلیک میفرمایند که یکی تقدیم سلوک حقائق انبیا
بر انبیاء و دیگر بالعکس آن و حضرت ایشان ما که برین لاشی راقم سطور توجه
بطریق اول فرموده اند بهمون نهج ترقیم می نمایم **وصل هشتم** در حقیقت کعبه
ربانی فیض این مقام که حقیقت کعبه ربانی است مخصوص بهیئت وحدانی
است درین دائره مراقبه ذاتیکه مسجود کل ممکنات است و حقیقت
کعبه حسنی که عبارت از وست مینمایند منشا رفیض ذاتیت باعتبار مسجودیت
و مورد فیض هیئت وحدانی سالک است که بعد از تصفیه لطائف عالم امر
و عالم خلق حاصل شده است درین مقام ظهور کمال عظمت
و کبریائی حضرت ذات چنان می شود تعالی
و تقدس که سالک خود را و جمیع کائنات را در جنب
عظمت و کبریائی او سبحانه گم یابد چرا گم نمی یابد که

حقیقت کعبه معظمه

در ان سر اوقات عظمت و کبریائی او رفتن و خود بودن امریست
غیر ممکن آنجا که صفات و اعتبارات را با وجود این محرم رازی در بزم او بار
و دخلی ندهند تقابل غیری یعنی عشاقی بچه طور پسندند

مقابل کی تواند شد کسی با چشم خفاش | که برگردیده از آسیب هم صفهای نگاهش
باید دانست که یک حقیقت کعبه است و یک صورت و شک نیست
که در میان صورت شی و حقیقت شی مناسبتی می باشد مثل مناسبت
ظل باصل و صورت مظهر اسرار حقیقت می باشد و ظل بصورت اصل جلوه
می نماید پس حقیقت کعبه ربانی که مسجود ممکنات است از عالم بیچون است
و صورت او که درین عالم چون جلوه گر است مظهر آثار آن حقیقت است
و امر بسجده نمودن بطرف صورت کعبه برای همین است که مظهر آثار حقیقت است
پس سجده حقیقت را است که عبارت از مسجودیت حضرت ذات است و بطرف
صورت واقع است که صورت مظهر اسرار اوست از بیت الکعبة اذا رفعت
عن مکانها بزیارت اصحاب الکرام ففی تلك الحال
جازت صلوة المتوجهین الی ارضها اسرار حقیقت کعبه که عین
ذات است تعالی و تقدس چه اظهار نموده آید که الفاظ باد ای آن
معانی مساعدة نمی نمایند این قدر بیان نموده می شود که آن حقیقت را
که بیچون و بیچگون است او از ادراک و وهم و خیال مبرا است اگر
فرضا درین عالم چون مثالی باشد و حال آنکه او از مثال و تمثیل وراء الوراست
بنوا او دیده محبوبان نازنینان و مردمک چشم شاهدان جادو طرازان
بود که فریبنده دلهای عاشقان سوختگان است در بایند و هوشربا

نظاره گیان خودرفتگان وصورت کعبه که متلبس بلباس سیاه است
مشعر از اسرار آن درگاه است ؎ گر بصفت جامه سیاه آمده
نور ده ظلمت ماه آمده ؛ بعض کمالان از مرادان می باشند که این
مقام عروجی واقع می شود از حقیقت قرآنی نصیبی می یابد **وصل نهم**
دربیان حقیقت قرآنی حقیقت قرآنی عبارت از مرتبه مقدسه حضرت
است تعالی وتقدس که قران شریف از ان ناشی است باید دانست

که دراین دائره مراقبه ذات که عبارت از حقیقت قرآنی است مبدء وسعت بیچونی حضرت ذات است

دائرهٔ حقیقت قرآنی

می نماید منشا فیض حضرت ذات است مبدء وسعت بیچونی ومورد فیض هیئت وحدانی

سالک است که بیان آن در دائرهٔ سابق مذکور شد درین مقام حضرت
ایشان این راقم سطور را چون توجه فرموده بودند عرضی متضمن احوال خود
درنظر آنجناب گذرانیده بودو دستخط فرمودند که آنچه نوشته اند درست
است وعبارت آن عرضی اینست روزی در حلقه حضور حاضر بودم که ناگاه
غیبتی در ربود دیدم که مقامیست که ابتدا و انتهایش معلوم نیست ؎
بود آن مقام لم بے ابتدا و بے انتها ؛ خالی ز نقصان وخلل بے ابتدا بی انتها
ومتلون بهزاران الوان نه آن رنگها که تعبیر آن باین عالم نمایم وتمثیل آن

باین جهان توانم داد مگر اینقدر گفته می شود که اگر آن مرتبه بیچون باین عالم
چون جلوه گر گردد وکسوت مثال پوشد برنگ پرطاوس نمایان شود در آن
مقام آوازی بود بسیط معلوم شد که این آواز ملک العلام است جل شانه
که از ازل تا ابد متکلم بیک کلام است واز همین یک صوت جمیع صحف
بظهور آمده اند اگر قرآن است از همین ناشی است واگر توریت است
از همین خارج ؎ در کلامش متحیر خرد وادراک است ؛ فهم فهم
ساختن از کوتهی ادراک است ؛ رافت اطلاق لب آنجا نسزد لیک بگو
مبدء وسعت بیچونی ذات پاک است ؛ آه صد آه از اسرار این
مقام عالی چه گفته آید که الفاظ باداے آن معانی مساعده نمی فرماید و
نیز هر حرفے از کلام ربانی مانفی است از اظهار آن اسرار نهانے
الف میگوید که الله وراء الوراست واز دیدهٔ دانش مبرا است
اما از محبان خود هم رازست وبمردان خود دمساز آگاه باش واسرار
را مکن فاش مؤلف گوید ؎ ای که بروے کشف شد این رازها
او نیارد بر زبان اسرارها ؛ حرف **با** اشاره میفرماید که بشری
لك وصل المحبوب وبارك لك رویة المطلوب اما بیخودانه
درین بارگاه معلّے بیاو باکسی راز آن محفل اظهار منما للمؤلف ؎
باش خاموش بیا در بزم یار   جان ودل بر روی زیبا کن نثار

حرف تا کنایه می نماید که ترک گفتگو کن و درین راه تگاپوی کن للمؤلف
؎ ترک کن ترک ماسوی الله را ❊ دم مزن بعد ازین بچون و چرا
حرف ثا میگوید که ثابت باش درین مقام و ساکت باش از بیان
و کلام للمؤلف ؎ ثابت قدم آنکه اندرین راه ❊ از سر رود و
نه دم زند آه حرف جیم میگوید که جمال ذو الجلال را نظاره کن و
دفتر فراق را پاره پاره کن اما با او بپیوند و جدا از همه شو پس دست
از بیان این معمه بشو للمؤلف ؎ جمال او به بین و باش خاموش ❊
که کار بحیگان رانیست با جوش ❊ حرف حا میگوید که حلاوت وصال
را دریاب و زبان از تقریر آن بتاب که حلوا خوردن را روی می باید
نه زبان درازی و گفتگو می شاید للمؤلف ؎ حیف صد حیف که راز
تو گوید دلدار ❊ تو ازان راز بدل گو لی و افشا سازی . حرف خا
میگوید که اگر خازن امین این خزانه خاموش و اگر خاین این یاقوت
و دردانه بفروش للمؤلف ؎ خواجه بلطف خود ترا دولت وصل
گر دهد ❊ نفع تو در جفای اوست ورنه لبی ضرر دهد ❊ حرف دال
میگوید که دُر رغرر معارف صرف نمودن در غیر مصارف دال بر الهی
ست و شعر برنا آگهی درین مقام دیدهٔ بینا بکشا و زبان گویا بکشا
للمؤلف ؎ در بزم خاص ساقی و مهر و برو ولی ❊ هر کس برسد از تو مگو مکن

حرف ذال میگوید که ذاتیکه اینچنین محبوب باشد ذکرش در محافل نه مرغوب باشد
للمؤلف ؎ ذکر حبیب خود برقیبان نمیکنند ❊ افشاء سر در انجمن جان نمیکنند ❊
حرف را میگوید که رویت بدست آر و رعایت نگهدار ای رویش را
دیدن باید و رازش را نهفتن شاید للمؤلف ؎ روی نگار دیده ام
گل ز بهار چیده ام ❊ جیب بیان دریده ام از سخن آرمیده ام ❊ حرف زا
میگوید که زایران ریاض قدس زنجیر در حریم او می جنبانند و از هیبت جلالش زبان
بکام می چسپانند و هان بے نشانش را دیده می آیند و خود را در پیش عزیزان
نادیده می نمایند للمؤلف ؎ زان لب چو غنچه آوازی شنیدم در وصال ❊
از بیان زان و هان لیکن زبان کرو ند لال ❊ حرف سین میگوید که سیر
در یار در خود رفتن عاشق زار است پس سر خود را در راه او در بازنا در
بازشو و چون در بازشو نظاره جمال او کن و از بیان آن مقام ترک گفتگوی
کن للمؤلف ؎ سر او گر ترا شود مکشوف ❊ گردن و بدان نه افشا به ❊
کاملان گفته اند ای رافت ❊ ناز افشا و راز اخفا به ❊ حرف شین میگوید
شهود شاهد حقیقی بی دستگیری موهبت صورت نه بندد و اما شرطا است
سکوت و الازبان در قصر زبان افگند للمؤلف ؎ شهود او چو میسر
شود ترا رافت ❊ پی مشاهده غیر و دیده باز مکن ❊ شراب وصل بنوشی و
مخلق لیک عیان ❊ خمار و کیف و ذوق و سر و در باز مکن ❊ حرف صاد

می گوید که صاحب این مقام در عین وصال جانان بسان نرگس سراپا دیده حیران
است طاقت گویائی کجا و جرأت دانائی کرا للمؤلف ؎ صبر و قرار و
خرد و عقل و هوش ؛ از نگهی هر دو بگفتا خموش ؛ حرف ضاد میگوید که خضر
نور در عرصه بیان این مقام آنست که رخش زبان تو بی لجام است للمؤلف ؎
ضرر ها دارد از بس گفتگوی رازِ او کردن ؛ رضای یار و نفع تست ترک گفتگو کردن
حرف طا میگوید که طالب او تعالی طال لسانه است جل سلطانه و واصل
او سبحانه کل لسانه است عز شانه للمؤلف ؎ طالب او آه کنان آمده ؛
واصل او کل لسان آمده ؛ حرف ظا میگوید که ظهور اصل وقتی شود که از ظلال
وارهی و چون از ظلال وارهی آگهی و چون آگهی ظاهر بیگانه وار باش و باطن هم
آغوش و کنار للمؤلف ؎ ظاهرم بیگانه باطن آشنا ؛ طور یارانه چه خوش
نهاده ام حرف عین میگوید که عارف ذات را که چشمه علم و عین حکمت
است اخفای عرفان خود نمودن عین مصلحت بلکه عرفان این مقام نکارت
است و علم جهالت للمؤلف ؎ عارف آنست در ینجا که نکارت دارد ؛
عالم آنست در ینجا که جهالت دارد ؛ حرف غین میگوید که غواص
این محیط بے پایان گویاست بے زبان للمؤلف ؎ غوطه درین بحر خورد دیده باز
لیک بپاش کن نهفت کار ؛ حرف فا میگوید که فقیری در باطن از وصل
عریانی مسرور بودن است و در ظاهر خود را مهجور نمودن للمؤلف ؎

فیض بر هیئت وحدانی من می آید ؛ لیک کیفیت آن فیض نهفتن شاید
حرف قاف میگوید که قرب در باطن و بعد در ظاهر نصیب تحمل بردارانست
که ظاهر با خلق باطن با حق چسم و جان ست للمؤلف ؎ تا در تعلق ز کمال گرفت
چونکه ترا قرب دهد رافتا ؛ حمد بگو شکر بجا آر لیک ؛ راز تقرب تو مکن بر ملا
حرف کاف میگوید کامل آنست که با وجود کمال خود را بکسوت نقصان
اظهار کند و کمال خود را استتار نماید ؛ للمؤلف ؎ کمال انسان بقرب
یزدان همین که خود را بعید داند ؛ بیان ز قرب بے سخن ز وصلی نه گاه خواهد نه
هیچ راند ؛ حرف لام می گوید که لذت لبهای شیرین او در یاب و زبان
از بیان کیفش بتاب للمؤلف ؎ لب شیرین او ست رشک نبات ؛
بلکه عشاق راست آب حیات ؛ نکته سر او کنم گر فاش ؛ لب بچسپید لب که
ساکت باش ؛ حرف میم میگوید که محبت را در بر کشیدن محبوب مطلوب
است و اخفار راز وصل نمودن مرغوب للمؤلف ؎ محمد عربی با دهد
صلواة بوی ؛ حسفته است در ستتار مؤتمن است ؛ من دیوانه میخواهم
نه آن وصل دل آرائی ؛ که باشد غیر من کس مطلع زین امر اخفائی ؛ حرف
نون میگوید که ندیم خلوتکده یار ناگزیر خاموشی گزین است اگر نه
اینچنین است کی همنشین است للمؤلف ؎ نور رخسار کسی تا دیده ام
شمع سان خاموش میسوزیم ما ؛ حرف واو میگوید که واقف مواقف قرب

اذن بیان نمودن نمی نماید و رخصت اظہار ساختن میسر نباید للمؤلف ؎
واقف اسرار قرب می شود این ندا : اوست وراء الوراثم وراء الوراء
ہا میگوید کہ ہیبت مرتبۂ اجلال ہویت جلوہ گر میگردد باین صورت کہ
ہر گاہ محبوب از تنگنای مبدء وسعت ظہور میسر باید ہوش و حواس از جان مشتاقان
مواصلت می رباید دران مقام طاقت گفتار کرا شود وقت اظہار کجا ماند
للمؤلف ؎ ہر کہ ز وصل تو خورد جام بعد اشتیاق : ہوش بکرد
الوداع عقل بگفت الفراق : یا میگوید کہ یسر امور تو در وصال نجاح
ماندن ست و عسر احوال تو در بیان حال زبان کشادن الحق کہ یار را در پردہ
کشیدن کار اکمل مردان فضیلتان است و اسرار را افشا نمودن شعار
بوالہوسان کم استعدادان للمؤلف ؎ بار افشای راز یار کردن کی سزد
این امانت را بہر خاین سپردن کی سزد : بدانید کہ بعد از طی این مقام چون
عنایت الٰہی شامل حال بندہ لاشی می گردد بواسطہ توجہ مرشد کامل فوق این
مقام حقیقت صلوٰۃ منکشف می گردد و خطی ازان مقام فرا گیرد

وصل دہم

در بیان دایرۂ حقیقت صلوٰۃ حقیقت صلوٰۃ عبارت از مرتبۂ مقدسۂ حضرت
ذات است جل جلالہ کہ صلوٰۃ ازان ناشی است و درین
دایرۂ مراقبۂ کمال وسعت بیچونی حضرت ذات مینماید
مورد فیض ہیئت وحدانی سالک است و مشار فیض

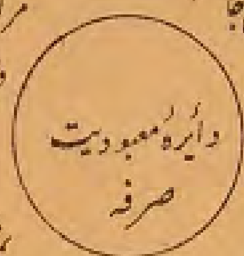
دایرۂ حقیقت صلوٰۃ

کمال وسعت بیچونی حضرت ذات تعالی و تقدس است ترقی درین مقام
وابستہ بافضال و اکرام ست ہر کرا می خواہند میفرازند حقیقت معاملہ خفی
یا محمد اِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي درین جا واضح میشود و ماہیت جز الصَّلٰوةُ مِعْرَاجُ
الْمُؤْمِنِيْنَ درین مقام منکشف میگردد و نسبت این مقام بکمال لطافت و وسعت
است خصوصاً در عین ادای صلوٰۃ مکتوبہ انچہ صاحب این مقام را میسر شود
بگفتن راست نمی آید ارحنی یا بلال بران دعوی حصول مطلوب است و
قرۃ عینی فی الصلوٰۃ شاہد مشاہد محبوب للمؤلف ؎ نماز رفع نماید حجاب
چہرۂ یار : نماز برقع کشاید ازان مہ رخسار : نماز ہست کہ جزوی نہ راحتی
دل راست : بے وصال چو تکبیر مرغ بسمل راست : درین مقام محبوب را
بالمواجہ دیدنست بی آنکہ پردہ و حجاب درمیان حایل باشد و برقعۂ نقاب
فاصل بود و ہمین سبب است کہ درینجا کمال وسعت بیچونی جلوہ گر می گردد و
تمام لطافت بیچونگی مد نظر می باشد خصوصاً سالک را در ادای صلوٰۃ این حالت دست
میدہد مقصود و معبود خود را دیدہ ادای صلوٰۃ می نماید گاہی پیش او بکمال خوشنودی
و شادمانی قیام میکند و گاہی از کمال نیازمندی بجناب او رکوع می نماید و گاہی از
خشوع و خضوع سر نیاز بآستانۂ علیا می نہد و گاہی در حضورش بقاعدہ بندگان می نشیند
؎ تقابل چون نباشد در صلوٰۃ از روی مقصودم : کمال وسعت بیچونی ذات
است معبودم : بعد از طی این مقام اگر کسی را عنایت الٰہی دستگیری میسر باید و

توجه مرشد کامل بحال او میگردد بمقام عالی ازین مقام که کسی بمعبودیت صرفه است
میرساند ؎ من نه ز اختیار خود میروم از قفاے او ؛ او در و کمند عنبرین
میبردم کشان ؛ ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل
العظیم **وصل یازدهم** دربیان معبودیت صرفه وآن مقامیست فوق

وصل یازدهم

مقام حقیقت صلوٰت درین جا — مراقبه ملاحظه معبودیت حضرت
ذات می نماید منشاء — فیض ذاتیست که معبودیت
صرفه است و مورد — فیض هیئت وحدانی سالک
درینجا اطلاق وسعت — می گنجد سیر اینمقام لانهایت



است پایانی ندارد وفوق این مرتبه هیچ مرتبه نیست الّا لاتعین درینجا سیر
قدمی مفقود است مگر سیر نظری باقی ست خوش گفت آنکه گفت ؎ دل از
خود رفت وبرگشتن نداند طبع ناسازش ؛ برنگ بوی گل از بال بیرون است
پروازش ؛ پرواز نمودن دران مقام از بال وپر بیرون است وازدست
قدم افزون لاکن الحمد لله که نظر را گنجایشی داده اند وعاشق بیچاره تشنه وصال را
از آب زلال نظاره بازی محروم نفرموده اند درینجا نکته ایست شگرف بدانند
که سیر قدمی وسیر نظری که دران حضرت جل سلطانه اطلاق می کنند نه باین معنی
است که سالک باقدام سیر مینماید وباین نظر چشم نظاره میفرماید که اقدام درین
مقام لنگ و نظر دران بارگاه کوتاه است بلکه باین معنی است که اگر بطور فرق تجلی

از مراتب وجوبی وبیچونی باین مقامات جلوه گر گردد سیرش از قدم میتوان نمود
تا نظاره اش از چشم میتوان فرمود بدانند که تا باین مقام سیر وسلوک یکجانب
تمام می شود در راهی که بحقایق الٰهیه میرود وبانجام او میرسد وبعد این مقام
معبودیت صرفه که مقام لاتعین است ذاتیت صرفه وبحت از اطلاق
معبودیت هم وراء الوراست نهایتی ندارد وپایانی نه پذیرد وآخر نظر هم کوتاه
میکند وسیرش بانجام نمیرسد خوش گفت آنکه گفت ؎ دامان نگه
تنگ وگل حسن تو بسیار ؛ گل چین بهار تو ز دامان گله دارد ؛ وهم باین معنی
شعر عربی ست ؎ وان قميصا خيط من تسع تسعه ؛ وتسعين
حرفا عن معاليه قاصر ؛ ونیز دوهره هندی باین مضمون موزون است
؎ سعری کا پربت بهیو چیونٹی پهونچی آئے ؛ اون که اپنا بهر لیو پربت
لیو نجائے ؛ در راه دیگر که بحقایق انبیا میرود وبعد از اتمام نمودن این براه
حقایق الٰهیه سیر وسلوک ازان راه می نمایند چنانچه حضرت ایشان ماقلبی روحی
فداه این بندهٔ لاشی راقم سطور را نیز بعد از حقایق الٰهیه توجهات بحقایق
انبیا فرموده بودند وسلوک آن راه برین نهج که بعد از قطع دائرهٔ کمالات
اولوالعزم دائرهٔ خلت پیش می آید **وصل دوازدهم** دربیان

وصل دوازدهم

دائرهٔ خلت بدانند که خلت عبارت از حقیقت ابراهیمی است علی نبینا وعلیه
الصلوٰة والسلام وآن انس وموانست حضرت ذات ست تعالیٰ و

تقدس بتجردی مزاحمت اغیار بلکه بدون لحاظ شان و اعتبار چونکه حقیقت حضرت
ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوٰة والتسلیم ناشی ازان مقام است ۔ لہٰذا ایشان را
خلیل الله نامیده اند و درین مقام مراقبه انس و مونست دارد و منشاء
حقیقت ابراهیمی است مینماید منشاء فیض ذاتیکه انس بخود دارد و مورد
فیض هیئت وحدانی سالک است در اسرار این مقام

دائره حقیقت ابراهیمی که عبارت از خلت است

چه بیان نموده شود که نسبت اینجا بکمال علو و وسعت است و لطیفه الطف و
نازکتر نسبت کمالات ثلاثه که کمال جهالت و نکارت دارد و بنسبت این نسبت
البته ذوقی و کیفیتی پیدا می کند لیکن نه آن ذوقی که در قلب بود و نه این کیفیتی که
در لطائف عالم امر روی مینمود که آن از ظلال اسما و صفات ناشی بود و این از
همه اسما و صفات بلکه از جمیع اعتبارات وراء الوراء است آن از دائره تشبیه آمده
و این از مرتبه تنزیه خارج شده شتان ما بینهما درین مقام هر کرا به کمال
فضل می نوازند باذواق یارانه و کیفیات خلیلانه ممتاز میفرمایند در محبت و
محبوبیت کیفیتی علاحده است و در خلت ذوقیت جدا اینجا یارانه ایست
که ورا عاشقی و معشوقی است ه درمیان ما و او یارانه ایست ؛
گرچه من شنیده ایم او جانانه ایست ؛ ربطها دارم من از روی او از من ؛ چون
خلیل الله تمت شد سخن ؛ انبیا درین مقام تابع حضرت خلیل الله اند علیهم الصلوٰة
والتسلیمات علو این مقام از اتبع ملة ابراهیم حنیفا که امر بحبیب جدا ست

صلی الله علیه وسلم در باب کثرت صلوات ابراهیمی درینجا ترقیات می بخشد و هر کرا
این دائره که بصورت دائره عظیم منکشف می شود محبت صرفه ذاتیه حقیقت
موسوی است علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام و بعد از طی این مقام خلت آن
مقام محبت پیش می آید

وصل سیزدهم

در بیان دائره محبت صرفه بدانکه
محبت مقامیست که حقیقت موسیٰ علی نبینا و علیه الصلوات والتسلیمات ازان
ناشی است و در اسم شریف حضرت موسیٰ علی نبینا و علیه الصلوٰت که میم در اول
واقع است دال بر مقام محبت است درینجا مراقبه ذاتیکه محب خود است
و منشاء حقیقت موسوی است مینماید منشاء فیض ذاتیست
که محب خود است و مورد فیض هیئت وحدانی
سالک درین مقام سالک را کثرت صلوات موسوی
ترقیات می بخشد ۔ اللهم صل علی سیدنا

دائره حقیقت موسیٰ

محمد و علی جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین خصوصاً علی
کلیمك موسیٰ و بارك وسلم در اسرار این مقام لب کشادن
و شمه از محبت بیان نمودن راز مخفی محبوب که با محب است افشا ساختن
است پس بر محب جانباز لازم است که راز محبوب بی نیاز با کسی نگوید
بجز محبوب خود و هم نفسی نجوید این مقام بالاصالة مقام حضرت موسیٰ کلیم الله
علی نبینا و علیه الصلوات والسلام و به تبعیت و وراثت هر کرا باین دولت

وصل سیزدهم

سرفراز فرمایند همین مقام است که سالک تمام از رضاے خود میگذرد و
راضی برضای محبوب میگردد بلکه ازین مرتبه ترقی می کند که متلذذ به بلای او
می شود چنانکه متکیف بعطاے او آنکه گفته اند ص
منع و اعطای است یکسان عاشق شیدای را — تشنه لب نا رسد از آب بقا سیلاب را
مشعر برنا رسیدن این مقام است چراکه منع درین مقام لذتها دارد و عطا و بلا
درینجا فضلها دارد بر دلی که دران خوشنودی نفس محب هم ثابت است
بلکه همین مرغوب بخلاف این که صرف رضای محبوب است در مقام ولایت
کبری که نفس راضی و مرضی می شود آن رضاے دیگر است و این رضا دیگر
در انجا التذاذ بر بلا کجا و کیفیت بر منع کو و در اینجا لذت و کیفیت تحقیق شتان
ما بینهما للمؤلف ص در بلا ذوقی محب را می شود ؛ کیفیتها در
بلاها می شود ؛ کی محب راضی شود ز انعام دوست ؛ فرحتی چند آنکه در
ایلام اوست ؛ بعد از گذشتن این مرتبه محبت صرفه مقام محبت و محبوبیت
ممزوجه است که حقیقت محمدیست علیه و آله و اصحابه افضل الصلوات و اکمل
التحیات بعدد انفاس المخلوقات و مرکز است آن دائره را اما بصورت
دائره عظیم مشهود می گردد **وصل چهاردهم** در بیان دائره محبت ممتزج
با محبوبیت حقیقت محمدیست صلی الله علیه و آله وسلم بدانکه محب و محبوبیت ممتزجه
مقام حقیقت محمدیست علیه و آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها و اتمها

وصل چهاردهم

آنحضرت که محمد است علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات دو میم اند یک میم محبت
است و دیگر میم محبوبیت درینجا مراقبه ذاتیکه محب و محبوب خود است و منشاء
حقیقت محمدیست علیه الصلوات والسلام می نمایند منشاء فیض
ذاتیست که محب و محبوب خود است و مورد فیض
هیئت وحدانی سالک این مقام از بس عالی است فوق

دائره
محبت ممتزجه محبوبیت

جمیع حقایق انبیاست علیهم الصلوات و البرکات و مسمی بحقیقت الحقایق است
در اینجا کثرت درود موجب ترقیات می شود خصوصا این درود شریف که حضرت ایشان
ما قلبی و روحی فداه تلقین میفرمایند اللهم صل علی سیدنا محمد و آله و
اصحابه افضل صلواتک عدد معلوماتک و بارک و سلم کذلک اینجا
مقام بالاصالة مقام آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم و بکمال اتباع آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم هر کرا از احباب آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم باین دولت
سرفراز فرمایند از اسرار این مقام چه اظهار نموده آید که درینجا هم محبت است و
هم محبوبیت هر که درین بارگاه مصطفی دخلی یابد واله و شیدای روی زیبای گردد
اما محبوب نیز فریفته او می شود و درین مقام تنها نه ازین سو شیفتگی است بلکه
از آنطرف هم فریفتگی محبت هم از جانبین است و محبوبیت نیز از طرفین ص

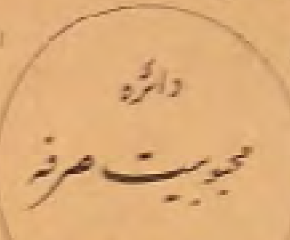
من براو شیدا و او شیدای من	گر نه اینم احوال دارم وای من
مایل است او بر من و من بر وی ام	گرچه مجنونم چو لیلاے حی ام

زین طرف تنها نه شوق ما بقراست بیت زان طرف هم اشتیاق کبریاست

باید دانست که بعد از قطع این دائره محبت و محبوبیت ممتزجه دائره محبوبیت صرفه پیش می آید که مرکز آن دائره در اصل و بنظر کشفی دائره عظیم می نماید

وصل پانزدهم

وصل پانزدهم در بیان دائره محبوبیت صرفه - بدانکه محبوبیت عبارت از حقیقت احمدیت علی صاحبها الصلوات والسلام و حقیقت این اسم مبارک آنحضرت است که احمد است صلی الله علیه و آله وسلم فوق حقیقت اسمی است که محمد است علیه من الصلوات افضلها و اتمها و اکملها در این دائره مراقبهٔ ذاتیکه محبوب خود است

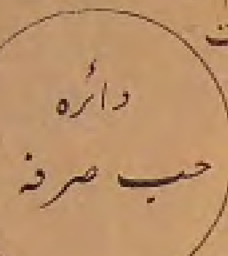


منشاء حقیقت احمدیت می نماید منشاء فیض ذاتیست که محبوب خود است و مورد فیض هیئت وحدانی سالک درین مقام نیز درود اللهم صل علی سیدنا محمد و آله وصحبه افضل صلواتک عدد معلوماتک وبارک وسلم ترقیات می بخشد اسرار این مقام گفتنی نی در آید و القا این راز [illegible] این مرتبه ایست که مخصوص آنحضرت خاتم الرسل است علیه و علی آله و صحبه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها و تبعیت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بهر کسی پرتوی ازین مقام افتد و در [illegible] ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله

ذو الفضل العظیم و بالا از این مرتبه هیچ مرتبه نیست الا حب صرفه

وصل شانزدهم

وصل شانزدهم در بیان حب صرفه حب صرفه تعین اول است که مسمی به تعین حبی است درینمقام مراقبه ذاتی حب صرفه است می نماید منشاء فیض ذاتیست که حب صرفه است و مورد فیض هیئت وحدانی سالک درینجا سیر قدمی تمام می شود و کار بار بسیر نظری می افتد از دور نظاره میسر رسیدن مشکل

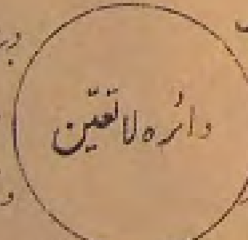


ع پا لنگ شد و گشت ره طی ؛ دور است مکان یار هی هی ؛ شخص راست گفته و در صداقت رفته

ع ای اول تو در آئی اول ؛ حیران ز تو انبیاء و مرسل ؛ بالا از این تعین اول هیچ مرتبه نیست الا مرتبه ذات صرفه و محبت که مبرا از جمیع تعینات است که مسمی بمرتبه لاتعین است -

وصل هفدهم

وصل هفدهم در بیان لاتعین - بدانکه لاتعین عبارت از مرتبه ذات محبت ست که از همه تعینات ورا است و درینجا مراقبه ذاتیکه از جمیع تعینات وراء است می نماید منشاء فیض ذات بحت است که وراست از همه تعینات و مورد فیض هیئت وحدانی سالک درینجا معامله سالک با ذات صرفه می افتد که از درک و ادراک مبرا است و از فهم افهام منزه قدم را چه یارا که درین بارگاه قدم زند و نظر را چه زهره که نظاره این



درگاه کند مگر کسی را که لطائف عشره او مصفا و مزکی می نمایند و معامله اش هیئت وحدانی

سیر ساختند و از جمیع اعتبارات و تعینات سیر بانند آنرا درین مقام بکمال فضل سیر
نظری غایت میفرمایند **فایده** حضرت ایشان ما قلبی و روحی فداه میفرمودند
که از ذکر لا اله الا الله و صد دم بار محمد رسول الله بگوید عروج و جذبه حاصل می شود
و اگر بعد چند بار محمد رسول الله بگوید عروج و نزول در می یابد و اگر تمام کلمه بخواند محمد
مشغول میشود و در کثرت ذکر اسم ذات جذبه می آید و از کثرت تهلیل فنا روی دهد
و خواطر و آواز و کم گردد و از کثرت درود خوابهای نیک بیند و از کثرت تلاوت
قرآن مجید انوار بسیار میشود و از کثرت نماز تضرع دست میدهد انشاء الله
تعالی سبحانه

خاتمه کتاب

در بیان طریقه توجه
نمودن مسترشدان بالقای ذکر و حضور و جمعیت و انوار نسبت و حصول
صحت و عافیت که خاصه این خاندان عالیشان است باید دانست طریق
توجه بر دل طالب آنست که دل خود را مقابل دل او داشته بهمت القای
ذکر که از پیران رسیده است نمایند هر گاه دل طالب بحرکت ذکر الله الله
ذاکر شود توجه بلطیفه روح او نمایند باز بلطیفه سر باز بلطیفه خفی بعد ازان
بلطیفه اخفی باز بلطیفه نفس بعد ازان بلطیفه قالب القای ذکر بهیئت مذکوره نمایند بعد ازان
محسوس شدن حرکت ذکر در لطائف خمسه عالم امر و لطیفه نفس و تمام اعضای بدن القای انوار
جمعیت و حضور نمایند بهر یک لطیفه را درجه بدرجه منجذب بفوق فرمایند معمول است که بعضی
بعد توجه القای ذکر بهر یک لطیفه می نمایند در نشست دیگر و بعون الله سبحانه همه لطائف ذاکر

و بهمین طریق القای انوار هر مقام الا ما شاء الله تعالی می نمایند و بوقت توجه
نمودن متوجه به پیران کبار باشند و بواسطه آنها از جناب آلهی فتح الباب طالب خواهند
گاهی صورت خود را صورت مرشد تصور کرده توجه می نمایند و گاهی خود را
عدم ساخته بجای آن خواجه نقشبند یا حضرت مجدد رضی الله تعالی عنهما دانسته
القای نسبت میفرمایند - توجه برای کشف - آنست که انوار قلب بر
چشم سالک القای نمایند - و طریقه توجه برای ازاله مرض -
آنست که فاتحه بارواح طیبه حضرات پیران کبار نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم خوانده
یکصد و هفت بار اسم مبارک یا شافی خوانده متوجه بطرف انوار فیض این اسم مبارک گردد
وقتیکه اسم مذکور فایز نشود توجه بازاله مرض نمایند برین نهج که بهمت خود مرض را گرفته از
بدن مریض جدا نموده پس پشت در بیاندازد و بعضی چادر سفید برابر مریض فرش نموده برا وی می اندازند
و بعضی برگ درخت برابر سر مریض ایستاده کرده بر آنها اندازند و بعضی بر طشت آب می اندازند و کلام الله
در میان مریض و خود می دارند تا که مرض از مریض دفع شده باین سالک عود نکند و بعضی مرض
را بر خود هم میگیرند اولا و ازاله از خود مینمایند ثانیا و طور اول که ازاله مرض نموده پس پشت مریض
می اندازند اکثر عمل حضرت ایشان ما قلبی و روحی فداه همین است چنانچه در مریدان مسترشدان حضرت
ایشان هم همین شایع و رائج است این عمل تا دو چهار گهری برابر مریض نشسته می نمایند انشاء الله
تعالی مرض بالکلیه رفع میشود یا فرقی می گردد و نیز حضرت ایشان ما قدس سره میفرمایند که
مقابل مریض نشسته کلمه لا اله الا الله طی نماید باین معنی که از لا اله نفی مرض نموده از الا الله اثبات شفا

ساخته هزار مرتبه یا زیاده از آن آنچه میسر شود بخوانند برای ازاله مرض بسیار نافع است وصلی الله تعالی
علی خیر خلقه محمد و آله وصحبه وسلم تسلیما کثیرا کثیرا عنقریب رسیده نامه مسمی بمراتب الوصول است این بنده لاشی
حضرت ایشان بطرف مالوه رحلت فرمودند ازینجا عریضه متضمن حالات مع رساله ارسال خدمت عالی
نمودم در جوابش عنایت نامه بشارت شمامه که از دستخط خاص خود املا فرمودند آن را تبرکا ملحق خاتمه رساله کریم
بامید آنکه حق سبحانه وتعالی ببرکت این عبارت مقبوله ما را کلام ما را قبول خویش فرماید وحل رساله
خاتمه بالخیر گرداند آمین بسم الله الرحمن الرحیم بخدمت شریف صاحبزاده عالی مراتب
والاشان حضرت شاه رؤف احمد صاحب سلمه الله تعالی - بعد از سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته گذارش میرود آن
دو قطعه عنایت نامه مع رساله شریفه صادر و قلمی و قد رسید سر تا بخشید جزاکم الله خیر الجزاء و از شنیدن خبر
خیلی سرور حاصل شد حق تعالی و تبارک باده تر برکت اشاعت طریقه شریفه احمدیه علی صاحبها الصلوة
والتحیه عنایت فرماید و بر استقامت مردانه باشند و از هر کس بیگانه و در محبتها دیوانه و ما از آن
صاحبزاده والامناقب بسیار خوش هستیم خدا تعالی در هر دو جهان خوش دارد و مشایخ
کرام نیز رحمة الله علیهم از شما خوش باشند و هرگاه در دلها توجه و حضور و جمعیت و
وسعت انوار پیدا شود بهتر آنست که آن توجه مضمحل گردد و توجه بفوق به کنند خدا کند
که تصفیه قلب و تزکیه نفس طالبان خدا حاصل شود و فقیر را از دعا فراموش نکنند و
و آنچه از فتوحات عنایت شود حصه فقرا مسکین باشد و فقرا که جلیس الله اند
همراه شما باشند و مذکور تفسیر و حدیث و مکتوبات شریفه و عوارف والمعارف
و نفحات و فقه در حلقه متبرک شده باشند و در وقتی از اوقات سجدات محبت

و نیاز مندی و تضرعات و گریه و زاری بجناب حضرت باری کرده باشند در خلوتی که
خالی از غیر و شما باشد این فقیر حقیر لاشی را بدعا یاد دارند و از مطالعه رساله شریفه
بسیار خوش شدیم حق تعالی آنچنان کند که مضامین رساله شریفه کمالا وتکمیلا علی احسن
الوجه در شما و یاران شما ظهور کند و طالبان خدا را بهره یاب کند و حق تعالی
آنچه آبا و اجداد کرام شما را عطا کرده شما را عنایت کند والسلام علیکم وعلی من لدیکم

تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

خلاصه احوال شریف حضرت
شاه رؤف احمد رحمة الله علیه مصنف رساله هذا

در تفسیر رؤفی خود آنحضرت تحریر می فرمایند رؤف احمد بن شعور احمد
بن محمد شرف بن رضی الدین بن زین العابدین بن محمد یحیی بن مجدد الف ثانی
در خزینة الاصفیا می آرد - شاه رؤف رحمة الله علیه برادر زاده خاله
شاه ابوسعید قدس سره است اول باتفاق حضرت شاه ابوسعید
مرید شاه درگاهی شد و قتیکه حضرت شاه ابوسعید رجوع بحضور غلام علیشاه
آورد وی نیز باتباع وی حاضر خدمت حضرت شاه غلام علی شد و بکمالات
رسید و وی کتابی از ملفوظات حضرت شاه غلام علی جمع کرده -

بدار المعارف موسوم ساخته. و در باب مکتوبات و مقامات آنجناب کتابی دیگر تحریر فرموده است. و کتابهای دیگر نیز در فقه و حدیث و تفسیر بسیار تصنیف فرموده است و دیوان رؤفی نیز که پر از اشعار هندی و فارسی است از وی است. و در اشعار خود تخلص رافت یاد فرموده و نسبت شاه رؤف بحضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی بواسطهٔ شیخ محمد یحیی فرزند نزد آنجناب میرسد شاه رؤف بعد حصول خرقهٔ خلافت از شاه غلام علی بجانب بلده بهوپال مامور شده و در آنجا رسیده قبول عظیم یافت و صدها کس در حلقه ارادت وی در آمدند آخر بعد وفات حضرت شاه ابوسعید تا دو سال در هندوستان مانده قصد زیارت حرمین الشریفین نمود. و در عین دریای محیط برحمت حق پیوست وفات آن جامع الکمالات در سال یکهزار و دوصد و پنجاه و سه هجری است از رؤف

شاه رافت پادشاه دو جهان — یافت از دنیا چو در جنت قرار
شد عیان رافت حبیب متقی — سال وصل آن نقشهٔ والاتبار
۱۲۵۳
نیز رافت عاشق نامی بخوان
۱۲۵۳
باز جو سالش ز رافت اشهوار
۱۲۵۳

تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

بیان طریقهٔ نقشبندیهٔ مجددیه از حضرت غلام علیشاه صاحب قدس سرهٔ

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین اما بعد این رساله ایست عجیبه و غریبه که مشتمل بر معارف بلند و علوم ارجمند که امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی بتعلیم و الهام الهی سبحانه به بیان این علوم منفرد اند مردی نیست از هیچ یکی از عرفان و آن علوم در مکاتیب شریفهٔ ایشان مندرج است متعنا الله سبحانه بها. آنجناب فیضمآب در نسبت میرسند بامیر المومنین خلیفهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حضرت عمر فاروق و آبای کرام ایشان علما و اهل کمال بودند جد ایشان امام رفیع الدین امام نماز حضرت مخدوم جهانیان بودند ایشان علوم دینی و علوم منطق و حکمت تحصیل کرده اذکار طریقهٔ چشتیه و قادریه و سهروردیه از والد ماجد خود تلقین یافته اشتغال به آن داشتند و طریقه کبرویه از حضرت خواجه یعقوب چرخی که از اکمل اولیای بود گرفته اند پس بخدمت شیخ المشائخ حضرت خواجه محمد باقی نقشبندی احراری رسیده بحسن تربیت آنجناب بمقامات عالیه و درجات سامیه در قرب حضرت حق رسیدند و بهمین ترتیب و فیض صحبت حضرت خواجه از جناب فیاض مطلق بطریقهٔ جدیده

امتیاز یافته از ائمه هدی و عرفان شده اند ورع و تقوی و عمل بعزیمت
و کمال اتباع سنن مصطفویه صلی الله علیه و آله و سلم و کثرت عبادات طریقه
آنجناب بود از نیم شب نماز تهجد و التزام تلاوت پانزده سیپاره مقرر
داشتند در دوگانه نماز تا صبح میگزارانیدند وجود مسعود ایشان آیتی از
آیات الهیه است این علوم و معارف جدیده از مواهب وهاب مطلق
عم نواله که بر ایشان فایض شده و تصرفات و کرامات و خوارق عادات
ایشان در مقامات شریفه مذکور است می فرمایند انسان مرکب از ده
لطیفه است پنج از عالم امر و پنج از عالم خلق و هفت ولایت که آنجا سیر
تجلیات صفات و اسماست و چهار کمالات و سه حقایق الهیه و سه حقایق
انبیا و ورای آن ارشاد نموده درین سیر حالات و کیفیات و علوم
و معارف و اسرار جدا جدا حاصل می شود علوم و اسرار بعضی را دست
میدهد و از مقامات و درجات قرب تعبیر بدائره کرده اند دائره
جهت است و قرب بیچون و بی جهت و الا جائیکه خداست دائره کجا
است آیه شریفه رفیع الدرجات و حدیث صحیح لا یزال العبد یتقرب
الی درجه بدرجه قرب میرسد بحضرت ذات تعالت و تقدست مشعر از
مقامات قرب وی است سبحانه در دائره امکان سیر آفاقی که آن دیدن
انوار و الوان در بیرون باطن است مشهود گردد انوار و کیفیات که

که در درون باطن می شود آن را سیر انفسی فرموده اند و اندراج نهایت
در بدایت در این دائره دست میدهد در ولایت صغری که ولایت
اولیا سیر لطیفه قلبیه که ناشی است از تجلیات افعالیه و استغراق وجودی
و کثرت درود و حالات و جذبات و اگر حق سبحانه خواهد توحید وجودی دست
دهد و غیره کیفیات نقد وقت گردد و سیر لطیفه روح که ناشی است از تجلیات
صفات ثبوتیه و سلب نسبت صفات از ذات و اثبات آن بحضرت حق سبحانه و
سیر لطیفه سر که ناشی است از شیونات ذاتیه و استغراق ذات در ذات
حق سبحانه و سیر لطیفه خفی که ناشی است از صفات سلبیه حضرت حق سبحانه و
تجرید حضرت ذات از جمیع مظاهر و سیر لطیفه اخفی که ناشی است از شان
جامع و تخلق باخلاق حضرت حق سبحانه مرحمت گردد باین سیر لطائف خمسه و
مقتضیات آنها دائره ولایت صغری تمام گردد و چون توجه شش جهت
نماید و انتظاری نماید شروع سیر در ولایت کبری می شود این ولایت عبارت
از سیر در اصول تجلیات خمسه است و این دائره ثالثه است که متضمن سه
دائره و یک قوس است در دائره اولی مراقبه اقربیت حضرت ذات
است موافق این آیه شریفه که نحن اقرب الیه من حبل الورید
و ذکر تهلیل بزبان که اینجا موجب ترقی می شود بخیال نیز مورد فیض در اینجا
لطایف خمسه اند بشرکت لطیفه نفس نصف سافل دائره اولی مشتمل بر تجلیات

اسما و صفات زائده است و نصف عالی آن متضمن اعتبارات و شیونات ذاتیه
دائره ثانیه اصل دائره اولی است و دائره ثالثه اصل دائره ثانیه
و قوس که نصف دائره است اصل دائره ثالثه است درین مراقبهٔ
محبت یحبهم و یحبونه می نمایند مورد فیض درینجا لطیفهٔ نفس است هرگاه
دائره اولی تمام گردد مراقبه و ذکر در دائره ثانیه باز در دائرهٔ ثالث باز
در قوس معمول است درین ولایت کبری که ولایت انبیا است علیهم السلام
و توحید شهودی و فنای انا - و زوال عین - و اثر و استهلاک و اضمحلال
و نسبت باطن و اسلام حقیقی و شرح صدر - و تسلیم و رضا که چون و چرا بر
مجاری قضا نماند و وجود ممکن را پرتو وجود حضرت حق یافتن و توابع وجود را
پرتو وجود توابع وجود او سبحانه دیدن و فنای صفات رذیه و تخلق باخلاق
نیک دست میدهد و بحصول اینهمه تجلیات ظلال اسما و صفات تجلیات اسمائی
و صفات و اصول آن سیر اسم الظاهر تمام میشود من بعد سیر تجلیات مسمی
الباطن و حالات آن پیش می آید و این دائره رابعه از مقامات است و
این سیر را ولایت علیا مقرر کرده اند درینجا نماز نافله باطول قنوت و مراقبه
مسمی الباطن موجب ترقی می شود بعد ازان سیر تجلی ذاتی دائمی می شود و این
تجلی ذاتی دائمی را تعبیر بکمالات نبوت کرده اند و این دائره خامسه است
و تجلیات ذاتیه درجات وارد اول کمالات نبوت است درینجا مراقبه ذات بحت

از اعتبارات می نمایند و لطیفه عنصر خاک درینجا مورد فیض است تلاوت
قرآن مجید درینجا ترقی می بخشد و نکات در حالات باطن و بیرنگی و بیکیفیتی نقد وقت
می شود و درینجا یقین قوی در عقاید حقه پیدا می شود و استدلالی بدیهی میگردد -
و کیفیت و اسرار حروف مقطعه قرآنی اگر خدا خواهد حاصل می شود و درجه دوم
تجلی ذاتی دائره کمالات رسالت است و درجه سوم دائره کمالات اولوالعزم
درین هر دو دائره مورد فیض هیئت وحدانی است که سالک را بعد تصفیه و حصول
فنا لطائف خمسه عالم امر و تهذیب لطائف خمسه عالم امر و تهذیب لطایف
عالم خلق دست داده دائره سادسه کمالات رسالت دائره سابعه کمالات
اولوالعزم است مراقبه و توجه بحضرت ذات بحت که منشاء کمالات نبوت است
و در کمالات رسالت توجه بحضرت ذات باین حیثیت که منشاء کمالات رسالت
است در کمالات اولوالعزم توجه بحضرت ذات بحت باین حیثیت که منشاء کمالات
اولوالعزم است می نمایند و حقایق سبعه هفت دائره است درینجا سیر مورد
فیض هیئت وحدانی است و درین دو اثر تلاوت قرآن مجید خصوصا در
نماز ترقی می بخشد بعضے اکابر بعد حصول کمالات ثلاثه سیر حقایق انبیا
علیهم السلام مقرر نموده اند دائره خلت حقیقت ابراهیمی است علیه السلام
درینجا مراقبه حضرت ذات بلحاظ آنکه حقیقت ابراهیمی انس حضرت ذات وجود ناشی
است می نمایند و صلوة ابراهیمی درینجا می خوانند باز دائره محبت ذاتیه خود است

و درینجا مراقبه حضرت ذات که منشا حقیقت موسویت میکنند و درود اللّهم
صَلِّ علی سیّدنا محمّدٍ و علی اخوانه مِنَ الانبیآءِ خصوصًا علٰی
مُوسٰی کلیمِكَ وَسَلِّمْ ۔ ورد می کنند باز دائره محبت ذاتیه ممتزجه
با محبوبیت ذاتیه حقیقت محمدیست صلی الله علیه و آله وسلم ۔ درینجا مراقبه
حضرت ذات او سبحانه بلحاظ آنکه منشا و حقیقت محمدیست صلی الله علیه و آله وسلم
می نمایند و باز دائره حقیقت احمدی محبوبیت صرفه ذاتیه است درینجا مراقبه حضرت
ذات او سبحانه بلحاظ آنکه منشا حقیقت احمدیست صلی الله علیه و آله وسلم باید نمود و
در دائره حب صرفه ذاتیه مراقبه حضرت ذات بلحاظ آنکه منشا حب ذاتیه است
می نمایند و کثرت صلوٰة ۔ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی اٰلِهٖ وَ
اَصْحَابِهٖ اَفْضَلَ صَلَوٰتِكَ وَعَدَدَ مَعْلُوْمَاتِكَ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ
کذلک ۔ درین مقامات ترقی می بخشند بعد ازین مرتبه دائره لاتعین و اطلاق
حضرت ذات است باز بعد حصول حقایق الٰهیه دائره حقیقت کعبه حسنی است
و آن عبارت از ظهور عظمت و کبریای حضرت ذات است درینجا
مراقبه حضرت باعتبار مسجودیت آن ممکنات را میکنند باز دائره حقیقت
قرآن و آن عبارت از مبدء وسعت حضرت ذات است درینجا مراقبه مبدء
وسعت حضرت ذات که منشا حقیقت قرآن است میکنند باز دائره حقیقت
صلوٰة و آن عبارت از کمال وسعت حضرت ذات است درینجا مراقبه

بهمین لحاظ باید من بعد دائره معبودیت صرفه و اینجا سیر نظری میتواند شد نه
سیر قدمی که آن در مقامات عابدیت می شود ۔ اینست اسامی مقامات
و مراقبات طریقه احمدیه علیه الرحمه که تفصیل آن در مکتوبات شریفه مندرج
است هر که مراقبه در هر مقام نماید حظی ازان خواهد یافت و بتوجه مرشد
ترقیات خواهد نمود بیت بی عنایات حق و خاصان حق ؛ گر ملک باشد سیه
هستش ورق ؛ رحمهم الله سبحانه ۔ بدانکه در ولایت ثلثه ظهور کیفیات
می شود از بیخودی و استغراق و توحید وجودی و استهلاک و اضمحلال و
توحید شهودی و فنار انا ۔ و در کمالات ثلثه ۔ و حقایق سبعه ۔ و لطافت
بساطت و وسعت و بیرنگی ها در نسبت باطن و قوت در ایمانیات و عقاید حقه
بهم میرسد و کسیکه کثرت مراقبات درین مقامات عالیه می نماید در بساطت
و بیرنگی در مقام فرق می تواند کرد و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب
بدانکه همه کس را ازین طریقه باین مقامات رسیده اند هر جا که خدا خواست
بآن درجه قرب امتیاز یافت پس در احوال اصحاب این طریقه اختلاف
بسیار است به مجرد اخذ طریقه کسی مجددی نمی شود علوم و معارف و حالات آن
میباید بدانکه هر دائره ازین مقامات قرب بے نهایت است تمام شدن دائره باعتبارست
که آنچه حظ و حصه سالک درینوقت مقدر بود بصورت تمام شدن ظاهر شده والّا
تمام شدن دائره مقامات قرب که بے نهایت است معنی ندارد کم کسی باشد که سیر خود

عیان مینند و الا همه کس بوجدان خود تعبیرات در احوال خود می بینند و این وجدان را
نظر کشف جهل گفته اند بدانند حضرت مجدد رضی الله عنه تهذیب و تسلیک لطائف خمسه عالم
امر جدا جدا میفرمودند بعد حصول فنا و بقا و احوال و اسرار هر لطیفه به ترتیب به تهذیب
لطائف عالم خلق میپرداختند اما فرزندان گرامی آن حضرت با بزرگان دیگر سیر لطیفه روح
و سیر خفی و اخفی موقوف داشته تزکیه لطیفه نفس اهم دانسته که در ضمن سیر لطیفه قلب آن
لطائف را تهذیبی حاصل مے شود فقط

تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

بیان مجمل سلوک و نسبت طریقه مظهریه

مکتوب حضرت شاه غلام علی صاحب علیه الرضوان - بعد حمد و صلوة معلوم نمایند
مقامات و اصطلاحاتیکه در طریقه علیه امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه مقرر است
در هر درجه از ان کیفیات و حالات و انوار و اسرار پیش می آیند بدون ان اختیار طریقه عبث
عمر را ضایع نماید - و مقامات عشره از توبه تا رضا اگر لازم باطن نشود ازین طریقه چه فائده
در سیر لطائف عالم امر کیفیات بسیار می شود - و در سیر لطیفه قلبی که مراقبه احدیت صرف باز مراقبه
معیت می نمایند بیخودی و استغراق و قطع تعلقات و آرزوها وغیره دست میدهد و در سیر
لطیفه نفس مراقبه اقربیت و محبت معمول است - و استهلاک اضمحلال و فنای انا وغیره
حاصل میشود - و در سیر لطائف عالم خلق سوای عنصر خاک فیض بر عناصر ثلثه می آید -

و مناسبتی به تجلیات مسمی الباطن و ملا اعلی علیهم السلام و تهذیب لطیفه قالبی می یابد
و در کمالات ثلثه بیرنگیها و لطافت نسبت باطن فرموده اند - و در حقایق سبعه وسعت انوار
وجه است آنچه نظری ست و زیارت حضرات انبیا علیهم السلام و اذواق محبت ذاتیه
ثابت است ع تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد؛ الی آخر ما قال -

بسم الله الرحمن الرحیم

وصیت نامه از حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی برای فرزند

از حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس سره وصیت نامه ایست در آداب طریقت فرزند
معنوی خود خواجه اولیای کبیر نوشته اند برخی از ان درینجا ایراد فرموده اند که وصیت میکنم ترا ای
پسر که من بعلم و ادب و تقوی در جمیع احوال و بر تو باد که تتبع آثار سلف کنی و ملازم سنت و جماعت باشی
و علم تفسیر و فقه و حدیث آموزی و از صوفیان جاهل پرهیز کنی و همیشه نماز بجماعت گزاری بشرطیکه
امام و مؤذن نباشی و هرگز طلب شهرت مکن که شهرت آفت است و بمنصبی مقید مشو دایم گمنام باش و
در قباله ها نام خود منویس و بمحکمه قضا حاضر مشو و ضمان کس مباش و بوصایای مردم درمیا و با ملوک
و ابنای ملوک صحبت مکن و در خانقاه منشین و سماع بسیار مکن که سماع بسیار نفاق پدید آرد
و در وقت و بسیاری سماع دل را میرانند و بر سماع انکار مکن که سماع را اصحاب بسیار اند - کم گوی
و کم خور و کم خسپ و از خلق بگریز همچنانکه از شیر بگریزند و ملازم خلوت خود باش و با
امردان و زنان و مبتدعان و توانگران و عامیان صحبت مدار - حلال خور و از شبهه پرهیز
تا توانی زن مخواه که طالب دنیا شوی و در طلب دنیا دین بباد دهی بسیار مخند و از خنده

از خنده اجتناب کن که خنده بسیار دل را بمیراند باید که در همه کس بچشم شفقت بنگری
هیچ مرد را حقیر نشمری . ظاهر خود را میارای که آرایش ظاهر از خرابی باطن است
و با خلق مجادله مکن و از کسی چیزی مخواه و کسی را بخدمت مفرما و مشایخ را بمال و تن و جان
خدمت کن و بر افعال ایشان انکار مکن که منکر ایشان هرگز رستگاری نیابد . بدنیا و اهل دنیا
مغرور مشو باید که دل تو همیشه اندوهگین باشد و بدن تو بیمار و چشم تو گریان و عمل تو خالص
و دعای تو بتضرع و جامهٔ تو کهنه و رفیق تو درویش و مایهٔ تو فقر و خانه تو مسجد و مونس تو
حق سبحانه و تعالی و کار دین امروز بر فردا میانداز که از وقت فرصت غنیمت است
و هر دم را آخر شماری و در نماز و دیگر عبادات کاهلی و سستی نیاری .

وصیت بزرگان دیگر که میفرمایند چهار هزار کتب خواندیم از این چهار سخن
اختیار کردیم ای نفس بعلم کار کن که بجهالت همه کس کنند و بنا دست رس یاری کن که با
دانشمندان همه کس کنند و در وقت غصه حلیمی کن که در آشتی همه کس کنند و در دل بندگی حق تعالی کن که
ظاهر همه کس کنند . دیگر بزرگی فرموده است که چهار هزار و هشتصد کتاب خواندیم و از آن جمله چهار سخن اختیار
کردیم یکی آنکه ای نفس آنچه ترا حق تعالی منع کرده است از آن باز آ و الا از ملک و بد شوی
دوم آنکه ای نفس اگر طاعت او نیکی کن و الا روزی او مخور سوم آنکه ای نفس بقسمت خود خوش
راضی باش و الا خدای دیگر طلب کن تا ترا بیشتر دهد چهارم آنکه ای نفس اگر قصد گناه
داری اول جائی بهمرسان که ترا حق تعالی نه بیند و الا مکن فقط

تمام شد

قهقهه اجتناب کن که خنده بسیار دل را میمیراند و باید که در همه کس بچشم شفقت بنگری
و هیچ مرد را حقیر نشمری - ظاهر خود را میارای که آرایش ظاهر از خرابی باطن است
و با خلق مجادله مکن و از کسی چیزی مخواه و کسی را خدمت فقرا و مشایخ را بمال و تن و جان
خدمت کن و بر افعال ایشان انکار مکن که منکر ایشان هرگز رستگاری نیابد - بدنیا و اهل دنیا
مغرور مشو باید که دل تو همیشه اندوهگین باشد و بدن تو بیمار و چشم تو گریان و عمل تو خالص
و دعای تو متضرع و جامهٔ تو کهنه و رفیق تو درویش و مایهٔ تو فقر و خانهٔ تو مسجد و مونس تو
حق سبحانه و تعالی و کار دین امروز بر فردا میانداز که از وقت فرصت غنیمت است
و هر دم را آخر شماری و در نماز و دیگر عبادات کاهلی و سستی نیاری -

وصیت بزرگان دیگر که میفرمایند چهار هزار کتب جمع اندیم ازین چهار سخن
اختیار کردیم ای نفس علم کار کن که بجهالت همه کس کنند و با دست زیر دستان یاری کن که با
دولتمندان همه کس کنند و بوقت غصه حلیمی کن که در آشتی همه کس کنند و در دل بندگی حق تعالی کن که
ظاهر همه کس کنند - دیگر بزرگی فرموده است که چهار هزار و ششصد کتاب خواندیم و از آنجمله چهار سخن اختیار
کردم یکی آنکه ای نفس آنچه ترا حق تعالی منع کرده است از آن باز آ و الا از ملک او بدر شو -
دوم آنکه ای نفس اگر طاعت او نیکی کن و الا روزی او مخور - سوم آنکه ای نفس بقسمت خویش
راضی باش و الا خدای دیگر طلب کن تا ترا بیشتر دهد - چهارم آنکه ای نفس اگر قصد گناه
داری اول جای بهرسان که ترا حق تعالی نه بیند و الا مکن فقط

تمام شد

بیاض

اطلاع رسانی و پژوهش در عرصه متون کهن



www.Bayaz.ir







کتابخانه دیجیتال کتب چاپ سنگی

بیاض